

قنوت

ناصر کاوہ

QUNUT

Naser Kaveh









"آرام‌شان نگذارید که آرام‌تان نمی‌گذارند"

امام خمینی (ره) برای تامین امنیت و حفظ آرامش مردم در مقابل توطئه دشمنان می‌فرمایند: «همه مسئولان و مردم باید بدانند که غرب و شرق تا شما را از هویت اسلامی‌تان -به خیال خودشان- بیرون نبرند، آرام نخواهند نشست. نه از ارتباط با متجاوزان خشنود شوید و نه از قطع ارتباط با آنان رنجور. همیشه با بصیرت و با چشمانی باز به دشمنان خیره شوید و آنان را آرام نگذارید که اگر لحظه‌ای آرام گذارید، لحظه‌ای آرام‌تان نمی‌گذارند...»

کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه



امام خامنه ای، در وصف شهید حاج قاسم سلیمانی فرمودند:

او به کمک ملت های منطقه توانست همه نقشه های نامشروع آمریکا در منطقه غرب آسیا را خنثی کند، این آدم توانست درمقابل تشکیلات که با پول و با توانایی های دیپلماسی آمریکایی و زورگویی های آمریکا روی کشورهای ضعیف داشتند، قد علم کند که نقشه هایی که تهیه شده بود را در منطقه غرب آسیا خنثی کند... نقشه آمریکا در عراق، سوریه و لبنان به کمک این شهید عزیز خنثی شد.... ۱۸ دی ۱۳۹۸
رهبر انقلاب در شهریور ۹۳ ضمن نامه ای به حاج قاسم چنین نوشته بود:
«از نگرانی خود نسبت به خطرات حضور در منطقه چیزی نمی گویم ولی بدانید نگرانم!» حاج قاسم پاسخ داده بود:
«جان من هزاران بار فدای جان ارزشمند شما باد!»

کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه



آیت‌الله عبدالله جوادی آملی از مراجع عظام تقلید در پیام تصویری به «دومین کنفرانس بین‌المللی حقوق بشر آمریکایی از دیدگاه مقام معظم رهبری با محوریت تروریسم دولتی آمریکا و انتقام سخت» فرمودند: در قرآن به مباحث مختلف ملی و بین‌المللی اشاره‌هایی شده و وجود مبارک پیامبر، ستم‌های فراوانی از مشرکان دید، اما نسبت به هیچ کافری شبانه حمله نکرد و در مکتب اسلام چنین چیزی وجود ندارد...

ترامپ کافر، شبانه حاج قاسم سلیمانی را ترور کرد و این مسئله در هیچ مکتبی قابل قبول نیست. در قرآن آمده که با رهبران کفر مبارزه کنید چرا که این‌ها به هیچ امضا و میثاقی پایبند نیستند و این مبارزه نه به خاطر کفر آن‌ها بلکه به خاطر پایبند نبودن شان به میثاق شان است...



مکتب خمینی و خامنه ای، هزاران انسان را همچون قاسم سلیمانی تربیت کرده که هر کدام خود یک مکتب اند. امروز مکتب حاج قاسم در عمل نشان داد که می توان بدون وابستگی به خارج، بدون گدایی از این و آن، بدون التماس و سازش، بلکه با تکیه بر سلاح ایمان و غیرت دینی، به پیشرفت رسید و مشکلات کشور را حل کرد... امروز مکتب سلیمانی را می توان در حزب الله لبنان، حشدالشعبی عراق، جیش الشعبی سوریه، انصارالله یمن، فاطمیون افغانستان، زینبیون پاکستان و حزب الله حجاز مشاهده کرد؛ مکتبی انسانی که مدافع واقعی حقوق بشریت بوده و ضدتروریست و ظالمان جهانی است... اگرچه سلیمانی به عنوان معروفترین فرماندهان ضدتروریست، حالا در میان ما نیست اما پرورش شدگان مکتب وی در جبهه مقاومت راه او را ادامه خواهند داد و تا اخراج کامل آمریکایی ها از منطقه و سپس فتح قدس انجام مأموریت خواهند کرد...

کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه

"سربازان درون گهواره خمینی"

اگر آن روز که ساواک گرداگرد خمینی بت شکن را گرفته بود و زخم زبان میزد که سربازانت کجا هستید؟... و روح خدا فرمود سربازان من در گهواره هستند!... روح آیزنهاور و کارتر خبردار می شد که روزی سربازان در گهواره خمینی، طومار ۲۵۰۰ ساله رژیم شاهنشاهی را در هم می پیچند، و دیگر نه ژاندارمی دارند و نه کاپیتولاسیون و نه سفارتخانه و نه سفیری، خمینی را که هیچ، هواپیمایش را هم که هیچ، دودمانش را در آسمان می زدند!... تا سالها بعد روح لینکلن و جرج واشنگتن در گور به خود نلرزد، که وقتی پترائوس چهار ستاره پیام یکی از همین سربازان خمینی را در دفتر فوق سری خود خواند، که در آن نوشته شده بود: **"من قاسم سلیمانی هستم"** و من سیاست های ایران را درسوریه، عراق، لبنان، غزه، یمن، افغانستان و... تدوین می کنم!... خدا خمینی را نگاه داشت، همان که محمد (ص) را با تار عنکبوتی درغار نگاه داشته بود! قرنهایست که تاریخ انتظار این سربازان را می کشد!... چه شد فتح سه روزه صدام با آمریکا؟... مگر صدام چند ساعته کوییت را نگرفت. تازه بدون اجازه آمریکا؟... کجا رفت از نیل تا فرات رایس و برخورد تمدن های هانتینگتون و هلال شیعه کسینجر وپایان دنیا فوکویاما!... از نیل تا فرات که هیچ از هرات و پنج شیر و صنعا تا لاذقیه و سامرا، آب نمی خوردند مگر با اجازه یادگاران شهید قاسم سلیمانی، آن سرباز در گهواره خمینی!... قاسم سلیمانی و دیگر سربازان خامنه ای درخانطومان، ادلب، قنیه، حلب، غزه، صنعا و... می جنگند و به گفته خودتان، ۷ تریلیون دلار هزینه ایجاد داعش را پودر می کنند و در چه جایی، پاشنه آشیل کدخدا (رژیم اشغالگر قدس) و نزدیکترین جا به قبله اول مسلمین!... و چه نزدیک است فتح آخر!... این سربازان در گهواره خمینی بودند که با دست خالی بر هم زدند تمام نظم نوین جهانی تان را!... و حال چه می کند استکبار با سربازان خامنه ای، عاشقان و پیروان امام منتظر، امام زمان، مهدی زهرا (عج)...

کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه

"سربازان امام خامنه ای"

سربازان خامنه ای، یکی شان می شود حسن طهرانی مقدم کابوس شب‌های یهود که وصیت کرد بر سنگ مزارم بنویسید اینجا مدفن کسی است که می خواست اسرائیل را نابود کند! او سرباز در گهواره خمینی بود که کرور کرور سرجیل و رعد و عماد ساخت، تا تل آویو و حیفا را از حالا شخم خورده بدانند و التماس کنند که فقط بگویند تهدید نکنند...

روی دیوار های خرمشهر نوشته بودند، آمدیم تا بمانیم، اما این حسن باقری، احمد متوسلیان، صیاد شیرازی، قاسم سلیمانی ها و سربازان در گهواره خمینی بودند که کاری کردند کارستان، که در زادگاه صدام عکس امام را بالا میبرند!...

تمام شد آن دوران که آواکس‌هایتان بر سر غواص‌های خمینی فرود می‌آمد و آنها را دست بسته زنده به گور می کرد، خردل می خوردند و تن به تانک می‌جنگیدند! حالا باید برای کشتن سربازهای سید علی آخرین نسل عمود پرواز های لاکهید مارتین، تا یمن، نیجریه و سوریه باید پرواز کنند!... گذشت زمان بزن در رو که سربازان خمینی در شلمچه و خرمشهر شهید می‌شدند!

سربازان خامنه‌ای در خانطومان، قنیطره، حلب، جولان و... می‌جنگند و به گفته خودتان، ۷ تریلیون دلار هزینه ایجاد داعش را پودر می کنند و شهید می‌شوند که نزدیکترین جاهاست به قبله اول! و چه نزدیک است فتح آخر! این سربازان در گهواره خمینی بودند، که با دست خالی بر هم زدند تمام نظم نوین جهانی‌تان را! ...

با سربازان رشید و جان بر کف، خامنه‌ای چه می کنید؟

کجائید اسبھ سمدان

بلجوان دشکر بلایی



ما باید در داخل خانه هایمان ، در داخل محیط کارمان ، یک عکس شهید داشته باشیم. من معتقد هستم هر ایرانی باید در خانه خود یک عکس شهید داشته باشد. ما نباید راه نور را ببندیم ، ما نباید پرده ها را بکشیم. باید باز کنیم ، این نور بتابد به داخل خانه های ما. این حس تعلق به شهید نباید در یک مجموعه مختصری و مشخصی به عنوان خانواده شهید بماند. هر ایرانی باید در خانه خودش یک عکس شهید داشته باشد.

بخشی از سخنرانی شهید سلیمانی



شهید حاج قاسم سلیمانی





«کودکی سخت حاج قاسم»

یکی از دلایل داشتن سر نترس و شجاعت زیاد قاسم سلیمانی، زندگی در محرومیت و تحمل سختی‌های زیاد در سنین کودکی بوده است. او در سال‌های کودکی به روایت خود، در کل دو دست لباس و یک کفش پینه‌کرده لاستیکی داشته که به‌مدد آن گوسفندان را به چرا می‌برده است. با وضعیت اقتصادی خانواده‌اش هم سالی دو تا سه بار برنج می‌خورده است... در سن ۱۳ سالگی زمانی که در زمستان، برف تا شکم گوسفندان می‌رسیده، آن‌ها را برای چرا به بیرون ده می‌برده است. قاسم بدون ترس از گرگ‌ها که در فصل زمستان در کمین گوسفندان بودند، به جنگل بدام های کوهی می‌رفت... پیراهن‌های بشور و پوش و سهمیه سالانه دو کفش لاستیکی، امکاناتی بوده که قاسم در کودکی و دوران چوپانی گوسفندان از آن‌ها برخوردار بوده است. یک‌بار کفش‌های لاستیکی‌ام کاملاً پاره و همه انگشتان پایم به‌دلیل برخورد با سنگ، شکسته و خونی شد. این جمله نیز از جملات سردار از خاطرات کودکی‌اش بود

«روزی نبود که خار در پای مان نرود»

کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه
منبع: کتاب «از چیزی نمی‌ترسیدم»

شهید قاسم سلیمانی

زندگی پیرشید

بازگشت آرزو



«مزه بیسکوئیت»

در عین محرومیت و شرایط مربوط به آن، خانه‌ای که قاسم در آن رشد کرد، یکروز هم از مهمان خالی نبوده است. او در فرازی از کتاب «از چیزی نمی‌ترسیدم» درباره مهمان نوازی‌های پدر و مادر خود، ضمن تکرار این واقعیت که سالی چندبار بیشتر برنج نمی‌خورده‌اند، به این موضوع اشاره دارد که زمان حضور مهمان در خانه، زمان خوشحالی بچه‌ها بوده، چون بهترین غذا را به خاطر مهمان طبخ می‌کرده‌اند... قاسم اولین بار خوردن بیسکوئیت را در مدرسه و به واسطه طرح دادن بیسکوئیت به دانش‌آموزان تجربه می‌کند و در خاطرات خود هم به این نکته اشاره کرده که هنوز شیرینی طعم آن بیسکوئیت را در کام خود دارد... برخی از رسوم جالب عشیره اش این بود که اولین گوسفندی که بره نری به دنیا می‌آورد، نذر امام حسین (ع) می‌کردند... ایام روزه‌خوانی، روزهای خوشی او و هم‌سن و سالانش بوده و در این برنامه‌های مذهبی و آئینی،

«آنها از غذاهای نذری سیر می‌شدند»

کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه
منبع: کتاب «از چیزی نمی‌ترسیدم»

شهید قاسم سلیمانی

زندگی پرشمار

بازگشت آرزو



«کابوس زمان کودکی»

قاسم درباره پدر خود میگوید، که پدر متخلّق به اخلاقی بوده که در عشایر در ده، نایاب بوده و آن، رعایت شرعیاتی مانند غسل بوده که باعث می‌شده در سرمای زمستان، در قنات ده غسل کند. یکی از نکات تربیتی مشدی حسن این بوده که مصرف خوراکی‌های اعتیادآور را برای فرزندانش ممنوع کرده بوده است. به همین‌خاطر فرزندش قاسم هم، حق نوشیدن چای و سیگار کشیدن نداشته است که البته یکبار با شیطننت کودکی، خارج از خانه، قاسم چایی خورده بود. قرض پدر به بانک تعاون روستایی موجب رفتن قاسم به شهر و تحوّل بزرگ زندگی‌اش شد. با بروز مشکل مالی برای پدرش، حسین برادر بزرگ‌تر قاسم، برای کار و تهیه مقداری پول برای ادای قرض پدر که ۹۰۰ تومان بوده، به شهر می‌رود، اما پس از دو هفته، بدون پیدا کردن شغل، به ده برمی‌گردد. در نتیجه، قاسم با اصرار خود راهی شهر می‌شود تا با پیدا کردن کار، قرض مشدی حسن را پرداخت کند، تا طبق کابوسی که آن زمان داشته،

«پدرش را دستبند نزده و به زندان نبرند»

کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه
منبع: کتاب «از چیزی نمی‌ترسیدم»

شهید قاسم سلیمانی

زندگیش شهدا

بازگشت آرزو



«از کودکی نماز خوان بودم»

پدر حاج قاسم، معروف به مشدی حسن، به شدت به نماز اول وقت تقید داشته و در حالی که در روزگار کودکی فرزندش قاسم، فقط چند نفر در خانه های اطراف و همسایگان نماز می خواندند، او اهل نماز بوده است. مشدی حسن نسبت به مسائل حرام و حلال دقیق بوده و زکات مال خود را چه درباره گندم، چه جو و چه گوسفند، به موقع پرداخت می کرده است. قاسم هم از دوران کودکی، در حالی که خیلی از قواعد نماز را نمی دانسته، نماز می خوانده است. در سنین کودکی، قاسم کوچک شب های جمعه با حضور در خانه همسایه ها و اقوام، قصه مشکل گشا را می خوانده و پس از قصه خوانی، با نخودچی، کشمش و قند اهدایی صاحب خانه جیب خود را پر می کرده است. در این رسم، ابتدا آجیل مشکل گشا نذر می کردند و وقتی مشکل مورد نظر حل می شد، با گردهم آوردن چند نفر در شب جمعه، قصه پیرمرد خارکنی را نقل می کردند که برای حل مشکل خود،

«به امام علی (ع) متوسل شد و جواب گرفت»

کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه
منبع: کتاب «از چیزی نمی ترسیدم»

شهید قاسم سلیمانی

زندگی پیرمرد خارکن

بازگشت آرزو



«اولین باری که موز خوردم»

قاسم در سن ۱۴ سالگی برای اولین بار با اتوبوس از روستا به شهر کرمان رفته و برای اولین بار اتومبیل‌هایی، چون پیکان و فولکس‌واگن می‌بیند. او پس از ورود به کرمان، به خانه عبدالله، از اهالی عشیره خود می‌رود و جستجو برای پیدا کردن کار را آغاز می‌کند. روزهای ابتدایی این جستجو هم به ناامیدی ختم می‌شد، بطوریکه در هر مغازه را می‌زد و سوال می‌کرد آیا کارگر نمی‌خواهید؟ همه یک نگاهی به قد کوچک و جثه نحیف قاسم می‌کردند و جواب رد می‌دادند. قاسم در ادامه با التماس از یک اوستاکار ساختمانی، موفق می‌شود شغل انتقال آجر را در ازای روزی ۲ تومان مزد به دست بیاورد. پس از یک هفته با گردآوری مزدهای روزانه و ۲۰ تومانی که اوستا به عنوان تشویق به او داده، خستگی فراوان را از یاد می‌برد. با ۲ ریال، بیسکویت مینوی کوچک خرید و ۵ ریال هم داد و چهار تا دانه موز خرید. او خیلی کیف کرد... همه خستگی از تنش بیرون رفت

«قاسم برای اولین بار بود که موز می‌خورد»

کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه
منبع: کتاب «از چیزی نمی‌ترسیدم»

شهادت قاسم سلیمانی

زندگی پرشمار

یادداشت ادراک



«فروش آبمیوه در پیاده‌روهای شهر کرمان»

پس از کار کردن در ساختمان، قاسم نوجوان موفق می‌شود در هتل کسری که متعلق به حاج محمد یزدان‌پناه بوده، کاری با مزد روزی ۵ تومان پیدا کند. بدین‌ترتیب پس از ۶ ماه از ورودش به شهر کرمان، از خانه عبدالله به هتل نقل مکان کرده و برای کسب درآمد بیشتر، با خرید یک‌دستگاه آب میوه گیری، به فروش آبمیوه در پیاده‌روهای شهر می‌پردازد و موفق می‌شود مبلغ هزار تومان برای پدرش در ده ارسال کند. او پس از ۹ ماه، برای دیدار با خانواده به ده برمی‌گردد و مدت ۱۰ روز، کنار خانواده می‌ماند... در بازگشت به شهر، قاسم نوجوان، دیگر از شهر وحشت نداشته و احساس غربت نمی‌کرده است. او در این مقطع ورزش را به طور حرفه‌ای در باشگاه زورخانه، کاراته، وزنه‌برداری و زیبایی اندام شروع می‌کند. قاسم از اولین جوان‌هایی بوده که در اولین کلاس کاراته کرمان شرکت می‌کند. ورزش و اعتقادی که از پدر و مادرش به ارث برده بوده،

«باعث شد در جوانی به فساد کشیده نشود»

کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه
منبع: کتاب «از چیزی نمی‌ترسیدم»

شهید قاسم سلیمانی

زندگی پرشمار

بازگشت آرزو



«اولین زیارت امام رضا (ع)»

در مقطع بعدی قاسم، تصمیم به اجاره کردن یک خانه برای زندگی با دیگر دوستان مهاجرش از ده می گیرد. سال ۵۴ هم برای کمک به پدر، برادر کوچک ترش را به شهر نزد خود می آورد. قاسم سلیمانی ۲۱ ساله، سال ۱۳۵۶ برای اولین بار با اتوبوس به مشهد و زیارت، شمس الشموش آقا امام رضا (ع) می رود... این سفر مربوط به زمانی است که دیگر قاسم یک ورزشکار حرفه ای و صاحب بدنی ورزیده و تربیت شده بوده است، می باشد... خود قاسم اینچنین می گوید: ورزش و اعتقادی که از پدر و مادرم به ارث برده بودم، باعث شد در جوانی به فساد کشیده نشوم...

«ورزش تاثیر زیادی بر اخلاق و رفتار دینی من داشت و یکی از مهم ترین عواملی که مانع مهمی در کشیده نشدنم به مفاسد اخلاقی و اجتماعی، زمان شاه بود، به رغم جوان بودنم، ورزش بود؛ که جلوگیری از فساد می کرد، خصوصاً،

«ورزش باستانی که پایه و اصول اخلاقی و دینی داشت»

کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه

منبع: کتاب «از چیزی نمی ترسیدم»

شهید قاسم سلیمانی

زندگی پیرشهادت

یادداشت ادراک



«گاردن پارقی؟!»

به شدت تحت تاثیر صحبت‌های حاج آقا محمودی بودم و آرام آرام روح و تعصب مذهبی در وجودم در حال شکل‌گرفتن بود. مسجد جامع کرمان هم، پاتوق بعدی ام برای جنب و جوش‌های انقلابی بود. در تابستان ۵۵ برنامه‌های «گاردن پارتی» به شهر کرمان آورده شد که، برای مردم این شهر برنامه‌ای عجیب و تازه محسوب می‌شد... این برنامه و مراسم‌های مرتبط با آن، انتهای خیابان ابوحامد برگزار می‌شد و خواننده‌ها و رقاصه‌های معروف زمان شاه، در خیمه بزرگی که برای این برنامه به پا شده بود، برنامه اجرا می‌کردند. قاسم جوان همراه با علی یزدان‌پناه و دوست دیگرش فتحعلی، برای مقابله و خرابکاری در این جشن‌ها، ۱۵۰ موتورسیکلت و دوچرخه را پنچر می‌کنند. این نوع مبارزه با فساد را با افتخار قاسم انجام می‌داد... قاسم خود روایت می‌کند در آن برهه، بارها اسم ساواک را شنیده و خوف از ساواک را در دیگران حس می‌کرده،

«اما من دیگر از چیزی نمی‌ترسیدم»

کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه
منبع: کتاب «از چیزی نمی‌ترسیدم»

شهید قاسم سلیمانی

زندگی پیر شهید

یادداشت‌آور



«شروع مبارزات ضد شاه»

قاسم ۱۸ ساله برای اولین بار سال ۱۳۵۳، سخنان ضد شاه می‌شنود و جالب است که تا آن مقطع، شاه و حکومت پهلوی در نگاه او ارزشمند بود... سخنان ضدشاه و تلنگر ناشی از آن‌ها هم توسط علی یزدان‌پناه فرزند حاج محمد، صاحب هتل و کارفرمای قاسم نوجوان زده می‌شود، قاسم از آن ایام اینگونه تعریف می‌کند: «حرف‌های علی مرا ساکت کرد. آن وقت شاه در ذهنم خیلی ارزشمند بود. این حرف‌ها مثل پتکی بود بر افکار من!» به این ترتیب قاسم نوجوان به تعبیر خود دچار یک دوگانگی می‌شود. این دوگانگی هم باعث می‌شود برای یافتن پاسخ سوالاتش و آگاهی بیشتر وارد فاز مخالفت با رژیم شاه و مبارزات مردمی شود. از سال ۵۳ تا سال ۵۵، به‌مرور به مسجد قائم و سپس تکیه فاطمیه کرمان پایش باز می‌شود. از آن‌جا هم به سمت مسجد امام (مسجد ملک) راهنمایی می‌شود که یک‌فرد روحانی به‌نام محمودی در آن منبر می‌رفته و

«قاسم جوان، به‌شدت تحت تاثیر او قرار می‌گیرد»

کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه
منبع: کتاب «از چیزی نمی‌ترسیدم»

شهید قاسم سلیمانی

زندگی پرشمار

یادداشت‌آور



«آشنایی با نام آیت‌الله خمینی»

سال ۱۳۵۳، زمان خروج قاسم از کار هتل است. او با دو جوان سرامیک‌کار تهرانی آشنا می‌شود که به روایت قاسم به شدت مذهبی و ضد شاه؛ و البته بعدها متوجه می‌شود که عضو سازمان مجاهدین خلق بوده‌اند. مدت دوستی قاسم با این دو جوان، ۶ ماه بوده و آن‌ها تلاش داشته‌اند در این بازه زمانی او را با خود همراه کنند، اما او مبتلا به تب مالت می‌شود که در نتیجه دو هفته در بیمارستان راضیه فیروز بستری می‌شود و دو جوان یادشده هم در دو هفته مذکور به تهران برمی‌گردند. در این سال برای اولین بار قاسم نام دکتر علی شریعتی و آیت‌الله روح‌الله خمینی را می‌شنود... و برایش سوال بود که چطور آن دو جوان تهرانی در طول آن ۶ ماه، این همه بر ضد شاه با من حرف زدند، اما اسمی از این دو نفر نبردند! یکی از اشارات معنادار قاسم، خط مشی غلط و پایه‌گذاری‌های، التقاطی و «اشتباه اعتقادی سازمان مجاهدین خلق بود»

کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه
منبع: کتاب «از چیزی نمی‌ترسیدم»

شهید قاسم سلیمانی

زندگی پرشمار

یادش در گشت



«وقتی با کاراته، چند پلیس را زدم»

بعد ترخیص از بیمارستان، قاسم موفق شد در بخش کنتورخوانی سازمان آب کرمان، شغلی به دست آورد. همزمان با محرم سال ۵۵، قاسم در سن ۲۰ سالگی، اولین درگیری خود را با پلیس تجربه می‌کند. این ماجرا به‌خاطر بی‌احترامی یک‌پاسبان به دختری جوان رخ می‌دهد. روز عاشورای ۵۵، مرد پاسبانی به دختری بی‌حجاب با موهای بلند بی‌احترامی می‌کند که، جسارت پاسبان موجب خشم و برآشفته‌شدن قاسم جوان می‌شود و با حمله به پاسبان و زدن چند ضربه از فنون کاراته او را مورد ضرب و شتم قرار می‌دهد. سلیمانی سپس با حمله پاسبانان دیگر و ماموران راهنمایی و رانندگی فرار کرده و در هتل کسری مخفی می‌شود. قاسم درباره جسارت و حال و هوای دوران جوانی خود این‌طور می‌نویسد: آن‌قدر وجودم مملو از نشاط جوانی بود که ترسی از چیزی نداشتم و روحیه ورزشی و سلحشوری ذاتی عشایری باعث شده بود در کنار نشاط جوانی و کم تجربگی، در محیط‌های مختلف

«با بی‌پروایی درباره شاه و حکومتش صحبت کنم»

کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه
منبع: کتاب «از چیزی نمی‌ترسیدم»

شهید قاسم سلیمانی

زندگی پرشمار

یادش در گشته



«سه روز از شدت درد نمی توانستم تکان بخورم»

شعارنویسی شبانه روی دیوارهای شهر، اقدام بعدی مبارزات قاسم سلیمانی علیه رژیم شاه است که باعث دستگیری اش می شود... نحوه دستگیری قاسم، بدین گونه بود. قاسم که اواخر سال ۵۶ در گیرودار گرفتن گواهینامه رانندگی خود بوده، با ورود به مرکز راهنمایی و رانندگی، به داخل اتاقی خالی هدایت شده و با افتادن در تله ماموران آگاهی به شدت مورد ضرب و شتم قرار گرفته و از هوش می رود... با پادرمیانی حاج محمد یزدان پناه (صاحب کار قدیمی اش در هتل) پیش از تحویل به ساواک، از اداره آگاهی خارج می شود... این دستگیری و ضرب و شتم شدید باعث تجدید و تقویت روحیه نترسی در قاسم می شود. او خود در این باره اینگونه تعریف می کند: سه روز از شدت درد تکان نمی توانستم بخورم؛ اما انرژی جدیدی در خود احساس می کردم. ترس از کتک خوردن و شکنجه، دیگر براریم فرو ریخته بود.

«فکر می کردم هرچه باید بشود، شده است!»

کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه
منبع: کتاب «از چیزی نمی ترسیدم»

شهید قاسم سلیمانی

زندگی پرشمار

یادش در گشته



«وقتی تمام ده انقلابی و ضد شاه شدند»

حاج قاسم در خاطرات سال ۵۶ خود با اشاره به این که اهالی ده‌شان به‌طور یکپارچه انقلابی شده بودند، به این مساله اشاره می‌کند که، در ده محل زندگی ما (راه‌بر) اغلب خانواده‌ها بدون استثنا ضد شاه شده بودند به جز چند نفری که وابسته به کدخدا بودند و عموماً فرزندان طبقه پایین ده، همه روحیه انقلابی داشتند... ده یکپارچه انقلابی شده بود. حجم فعالیت‌های شخصیت‌ها و مردم انقلابی‌های کرمان آن قدر زیاد بوده که می‌توان گفت کرمان در حوادث انقلاب، محوریت اساسی داشته است. زمان انقلاب رادیو بی‌بی‌سی آشنای هر انقلابی ضدشاهی شده بود. برادر بزرگترش حسین به‌دلیل بی‌احترامی ژاندارمری و کدخدا به عاشورای سال ۵۷ و همچنین دنبال کردن جدی اخبار حوادث روز از بی‌بی‌سی دچار مشکل روحی شده بود. به همین دلیل قاسم جوان به برادر بزرگترش توصیه اکید می‌کند برای مدتی، «به رادیو بی‌بی‌سی گوش نکند تا از نظر روحی بهبود پیدا کند و موفق هم شد»

کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه
منبع: کتاب «از چیزی نمی‌ترسیدم»

شهید قاسم سلیمانی

زندگ پرستید

یادش گرامی



«یگر ترسی در خودم احساس نمی‌کردم»

روایت قاسم از شعارهای اولین تظاهرات کرمان در مبارزات انقلاب، از این قرار است که ابتدا شعارهایی درباره آزادی زندانیان سیاسی سر داده شد، اما شعارها به‌مرور رنگ و بوی ضد شاه به خود گرفتند و تظاهرات به خشونت کشید. در نتیجه شهربانی کرمان با گردآوری کولی‌ها از اطراف شهر، به مسجد جامع و شبستان آن حمله کرده و با گاز اشک‌آور مردم را متفرق کرد...

در ادامه این اتفاقات کولی‌ها و نیروهای شهربانی تعداد زیادی از موتورها و وسایل نقلیه را در حوالی مسجد جامع کرمان به آتش کشیدند. دو روز پس از این تظاهرات، مردم کرمان، تنها مشروب‌فروشی این شهر را به آتش کشیدند. در کوران این حوادث، قاسم ب‌روایت خود، به اسم اعتصاب و اعلام نارضایتی از رفتن به سازمان آب خودداری کرد. تلاش برای خرید یک کلت کمری و مسلح‌شدن داشتم، برای خودم دوباره بحث ترسیدن و نترسیدن می‌شود،

«دیگر ترسی در خودم احساس نمی‌کردم...»

کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه
منبع: کتاب «از چیزی نمی‌ترسیدم»

شهید قاسم سلیمانی

زندگی پرشمار

بازگشت آرزو



"جمهوری اسلامی، مرکز اسلام و تشیع است. امروز قرارگاه حسین بن علی (ع)، ایران است. بدانید جمهوری اسلامی حرم است و این حرم اگر ماند، دیگر حرم ها می مانند. اگر دشمن، این حرم را از بین برد، حرمی باقی نمی ماند، نه حرم ابراهیمی و نه حرم محمدی(ص)..."

قسمتی از وصیتنامه
سپهبد شهید، حاج قاسم سلیمانی

قاسم سلیمانی
شهید

زندگی پرستشده

تلفن بخش: ۰۲۱۳۳۳۳۳۳۳۳

الله

کشور نباید کلامی بر خلاف سیاست‌ها و منویات رهبرانقلاب گفته شود و اگر هم گفته شود و اعتراضی صورت نگیرد در گناه آن سهیم هستیم. نباید کسی سپاه را تضعیف و مورد حمله‌های گوناگون قرار دهد، نباید تداعی حرف‌های دوره‌های گذشته را کرد، زیرا امروز سینه سپاه برای ایثار در راه کشور و مردم سپر است... سپاه را با من که عیب دارم مقایسه نکنید، من را هدف قرار دهید، نه سپاه را، اگر سپاه نبود کشور نبود و این حرف همه روزها است... اگر ایران را به یک کشتی تشبیه کنیم، ناخدای این کشتی رهبرانقلاب است که بدون این رهبری این کشتی به ساحل نمی‌رسد و این اصلاً بحث قانون نیست، بلکه بحث بقا و عزت این کشور است...



کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه

سلیمانی
قاسم
شهید

زندگی پرشمار

بازگشت آرزو

شہید حسین پور جعفری رئیس دفتر
وہمراہ ہمیشگی شہید قاسم سلیمانی
می گفت: روزی در منطقہ ای در سوریه
حاجی خواست با "دوربین دیدی" بزنہ،
خیلی محل خطرناکی بود. من بلوکی را
کہ سوراختی داشت بلند کردم کہ بذارم
بالای دیوار کہ دوربین استتار بشہ...
ہمین کہ گذاشتمش بالا، تگ تیرانداز
بلوک رو طوری زد کہ تمامش تکہ تکہ
شد و ریخت روی سر و صورت ما. حاجی
کمی فاصلہ گرفت... خواست دوبارہ با
دوربین دید بزنہ کہ این بارہم، گلولہ ای
نشست کنارگوشش روی دیوار، خلاصہ
آنروز شناسایی بہ خیر گذشت...
بعداز شناسایی برای استراحت و تجدید
وضو داخل خانہ ای شدیم، احساس کردم
اوضاع اصلاً مناسب برای ورود نیست...
بہ اصرار زیاد حاج قاسم رو سوارماشین
کردیم و راہ افتادیم. ہنوز از خونہ خیلی
دور نشدہ بودیم کہ "خونہ در جا منفجر
شد و حدود ہفدہ نفر شہید شدند..."
بعداز این اتفاق حاجی بہ من گفت:
"حسین امروز چند بار نزدیک بود شہید
بشیم، اما حیف..."



کتاب من قاسم سلیمانی ہستم، ناصر کاوہ

قاسم سلیمانی
شہید

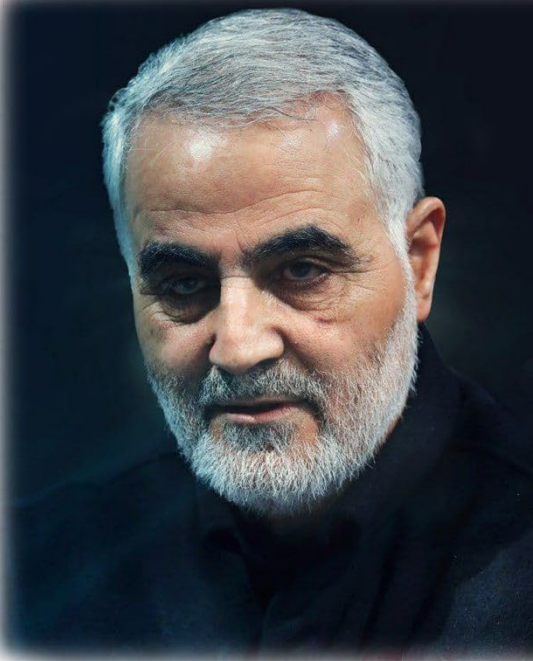
زندگی بہشتی

الله

سر من، عقل من، لب من، شامه
من، گوش من، قلب من، همه ی
اعضا و جوارح در همین امید به سر
می‌برند؛ یا ارحم الراحمین!... مرا
بپذیر؛ پاکیزه بپذیر؛ آن چنان بپذیر
که شایسته دیدارت شوم. جز دیدار
تو را نمی‌خواهم، بهشت من جوار
توست، یا الله!... مشکلی که در
کشور وجود دارد ارزش و اهمیت
مسئولیت قدری خدشه‌دار شده
است. وقتی شخصی برای پستی
گزینش می‌شود این ظلم بر جامعه
است که سؤال شود، "در خط چپ
هستی یا راست؟.... اصلاح طلب
هستی یا اصول‌گرا؟"... بلکه باید به
لیاقت‌ها و قابلیت‌ها و امتحان
داده‌ها توجه شود. برای همسرش
نوشته بود: من جای قبرم را در مزار
شهدای کرمان مشخص کرده‌ام.
محمود می‌داند... قبر من ساده باشد
مثل دوستان شهیدم. بر آن کلمه
"سرباز قاسم سلیمانی" بنویسید نه
عبارت‌های عنوان دار... بعد از نثار
"جان" تنها یک "نام" برایش باقی
ماند که به آن هم راضی نشد...

کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه

سلیمانی
قاسم
شهید



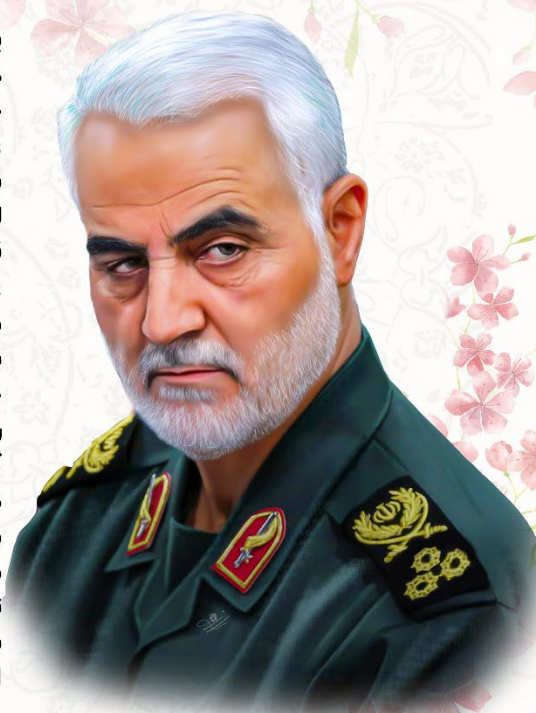
کتاب من قاسم سلیمانی هستم

یا حسین

زندگی بهشتی

یکی از روزهایی که در مقر "لشکر ۴۱ ثارالله" در نزدیکی اهواز مستقر بودیم، من و محمد جواد زادخوش ویکی ازدوستان که دوربین عکاسی داشت، برای عکس گرفتن از سنگر بیرون زدیم که با شهید سلیمانی فرمانده لشکر مواجه شدیم. به محض دیدن «حاج قاسم» تصمیم گرفتیم با ایشان هم، یک عکس یادگاری بگیریم... حاج قاسم چون محمد جواد را به واسطه‌ی آشنائی با برادر بزرگترش می شناخت و از "شوخی طبعی و چقر بودنش" خبر داشت، همان طور که از روبرو، سمت ما می‌آمد، از همان دور به جواد گفت: "من با شما عکس نمی گیرم"... جواد هم بی معطلی و باخونسردی گفت: ما که نمی خواهیم با شما عکس بگیریم. می خواهیم دوربین مان را به شما بدهیم تا از ما عکس بگیرید. حاجی که جا خورده بود، "بش به خنده باز شد" و آمد کنارمان ایستاد و عکس یادگاری گرفتیم...

کتاب گلخندهای آسمانی، ناصر کاوه



قاسم سلیمانی
شهید

زندگی پر شهادت

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم... برادران و عزیزان بسیجیم سلام علیکم... خداوند شما را برای خدمت به اسلام حفظ بفرماید... عزیزانم اولاً بزرگترین امانت سپرده شده به ما جمهوری اسلامی است که امام عارف مان فرمود: حفظ آن از اوجب واجبات است در حفظ این امانت از هر کوششی دریغ نفرمائید. ثانیاً؛ به حلال خداوند و حرام آن توجه خاص خاص بفرمائید. ثالثاً؛ پدر و مادران را آن چنان بزرگ بشمارید که شایسته آن باشد که خداوند وائمه معصومین توصیه فرموده‌اند. رابعاً؛ دوستی و رفاقت ارزش بزرگی است اما مهم این است که با چه کسی رفاقت و برای چه راهی می‌کنید. خامساً؛ نماز شب نماز شب نماز شب کلید تمام عزت‌هاست... برادران قاسم



کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه
پنج توصیه شهید حاج قاسم خطاب به بسیجیان

سلیمانی
قاسم
شهید



زندگی بهشت شد

یا بخت در گنج

بسم الله

مادر بزرگوار سردار حاج قاسم سلیمانی که از دنیا رفتند، پس از چند روز با جمعی از خبرنگاران تصمیم گرفتیم برای عرض تسلیت به روستای قنات ملک برویم. با هماهنگی قبلی، روزی که سردار هم در روستا حضور داشتند، عازم شدیم. وقتی رسیدیم ایشان را دیدیم که کنار قبر مادرشان نشسته و فاتحه می خوانند. بعد از سلام و احوالپرسی به ما گفت من به منزل می روم شما هم فاتحه بخوانید و بیاوید. بعد از قرائت فاتحه به منزل پدری ایشان رفتیم. برایمان از جایگاه و حرمت مادر صحبت کرد و گفت: این مطلبی را که می گویم جایی منتشر نکنید. گفت: همیشه دلم می خواست کف پای مادرم را ببوسم ولی نمی دانم چرا این توفیق نصیب من نمی شد. آخرین بار قبل از مرگ مادرم که این جا آمدم، بالاخره سعادت پیدا کردم و کف پای مادرم را بوسیدم. با خودم فکر می کردم حتما رفتنی ام که خدا توفیق داد و این حاجتم برآورده شد. سردار در حالی که اشک جاری شده بر گونه هایش را پاک می کرد، گفت: نمی دانستم دیگر این پاهای خسته را نخواهم دید تا فرصت بوسیدن داشته باشم... حاج قاسم در حین اقتدار، متواضع و فروتن بود و هر زمان شخصی از نیروها و حتی مردم قصد ملاقات با او را داشتند، ایشان خود بلند می شد و به استقبال آنها می رفت و حتی دست نیروها را می بوسید و حرفهای آنها را می شنید و در ملاقات با آنها از الفاظ "قربانتان برم" و "کوچیک شما هستم" و... استفاده می کرد...

کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه



قاسم سلیمانی
سکندر

زندگی پرستند

تلفن بخش: ۰۲۱۷۱۳۳۳۳۳۳۳

کوچیک که بودم وابستگیم به بابا
 انقدر زیاد بود که بعضی روزها اگر تهران
 بود، میرفتن دفتر کارشون من رو با
 خودشون میبردن توی اون دفتر به اتاق
 کوچیک بود با یه جا رختی و سجاده و
 یخچال خیلی کوچیک جلسه های بابا
 (حاج قاسم) که طولانی میشد به من
 می گفت برو تو اون اتاق و استراحت
 کن، توی یخچال آب و آبمیوه و شکلات
 تافی بود از همون تافی ها که
 پوستشون رنگی رنگی بود و وسط شون
 شکلات، ساعت ها توی همون اتاق
 می شستم تا جلسه بابا تموم بشه و
 برم پیشش از توی یخچال چنتا تافی
 می خوردم و آبمیوه و آب، وقتی جلسه
 بابا تموم میشد سریع با کاغذ و خودکار
 میومد تو اتاق می پریدم بغلش منو
 می شوند روی پاهاش، می گفت: بابا
 چیا خوردی؟ هرچی خوردی بگو تا
 بنویسم... دونه به دونه بهش می گفتم
 حتی آب معدنی و شکلات، موقع رفتن
 دستمو که میگرفت تو راه کاغذ رو به
 یه نفر می داد و می گفت: بده به
 حسابداری، دختر من این چیزا رو
 استفاده کرد، بگو پولشو حساب کنن یا
 از حقوقم کم کنن.

کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه
 روایتی از فرزند شهید، فاطمه سلیمانی

سلیمانی قاسم شهید

زندگی پرشمار

بازگشت آرزو

الله

جمهوری اسلامی، مرکز اسلام و تشیع است. امروز قرارگاه حسین بن علی (ع)، ایران است. بدانید جمهوری اسلامی حرم است و این حرم اگر ماند، دیگر حرم ها میمانند. اگر دشمن، این حرم را از بین برد، حرمی باقی نمی ماند، نه حرم ابراهیمی و نه حرم محمدی(ص)... اساس دشمنی جهان با جمهوری اسلامی، آتش زدن و ویران کردن این خیمه است. دور آن بچرخید. والله والله والله این خیمه اگر آسیب دید، بیت الله الحرام و مدینه حرم رسول الله و نجف، کربلا، کاظمین، سامرا و مشهد باقی نمی ماند؛ قرآن آسیب می بیند...

قسمتی از وصیتنامه
سپهبد شهید حاج قاسم سلیمانی



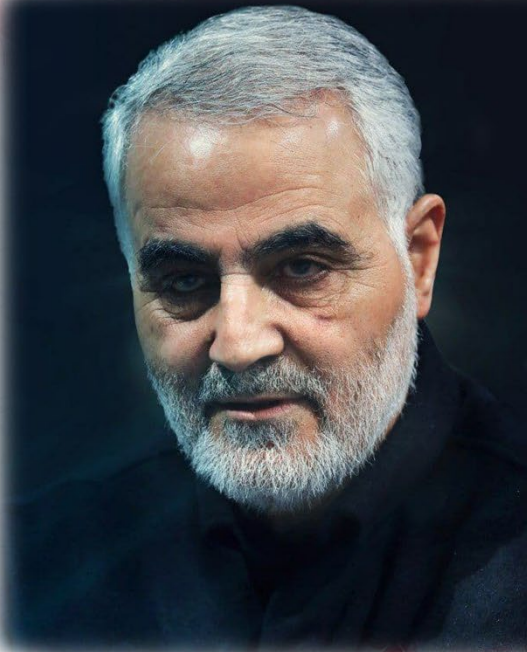
قاسم سلیمانی
شهید

زندگیشهد

تلفن بخش: 44111111

الله

شهید حاج قاسم سلیمانی
می‌گفتند: هر کس به مدار
مغناطیسی علی‌بن‌ابی‌طالب (ع)
نزدیکتر شد، این مدار بر او اثر می
گذارد؛ او کمیل‌بن‌زیاد می‌شود، او
ابوذر غفاری می‌شود، او سلمان پاک
می‌شود... حاج آقا امینی خواه نقل
می‌کند که، از حاج قاسم در خواب
پرسیدند لحظه‌ی شهادت اوضاع
چگونه بود؟... حاجی گفت: با
ماشین که از فرودگاه بغداد
می‌رفتیم یک دفعه توی ماشین
بوی عطری پیچید. برگشتم ببینم
که چه خبره؟! امیرالمومنین (ع)
را کنار خودم دیدم... حضرت من را
قاپید و با خودش برد نجف!... دیدم
ماشین منفجر شد و کلا من نجف
بودم خدمت امیرالمومنین (ع) و از
اونجا نظاره گر بودم که چه دارد
می‌گذرد...



کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه

سلیمانی
قاسم
شهید



زندگی بهشتی

بازگشت ادرکن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

"سادگی حاج قاسم"

یکی از شب ها که حاجی دراستان ما حضور داشتند، چند تن از دوستان و هم‌زمان که با ایشان همراه بودیم، اصرار کردیم که برای استراحت شب را به منزل ما بیایند و ما میزبان آنها باشیم، که این توفیق الهی نصیب خانواده ما شد و آن شب را در منزل ما که در شهر بندرعباس و در مجموعه منازل سازمانی سپاه بودسپری کردند آن شب چون "دیر وقت شده بود" و حاج قاسم خسته بودند فرصتی برای صحبت با ایشان نبود. و طبق معمول و رسم "مهمان نوازی" بعد از پذیرایی مختصری، وسایل تشک و پتو برای خواب آوردیم... "حاج قاسم در کمال سادگی گفتند اینها چیه؟" یعنی ما روی پتو و تشک گرم و نرم بخوابیم؟ نه همه اینها را جمع کنید، من فقط روی زمین و تنه‌های یک بالش می‌خوابم...

کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه راوی: علی‌الدین دانشمند از رزمندگان دفاع مقدس



قاسم سلیمانی
سکندر

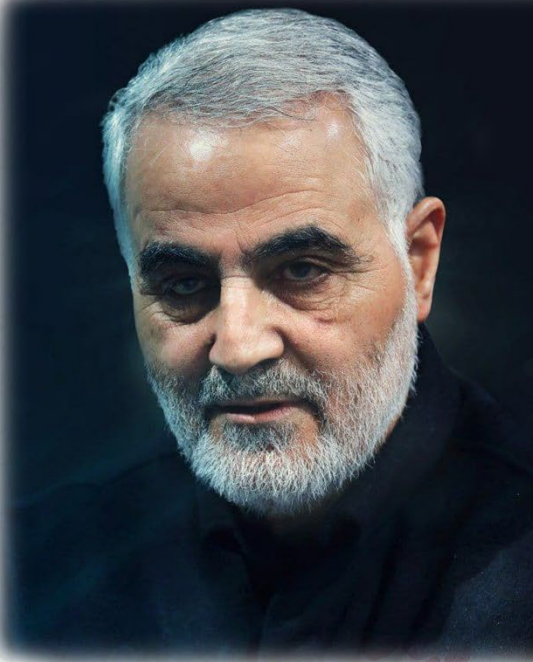
زندگی پیرشهادت

بسم الله

یک شب حاج قاسم سلیمانی پیش من آمد و گفت: الان ساعت ۱۲ شب است و من تا طلوع آفتاب ۱۲۰ فرمانده عملیاتی لبنانی از شما می‌خواهم!... من گفتم حاجی، الان ساعت دوازده شب است. من از کجا برای شما ۱۲۰ تا فرمانده عملیات بیاورم؟ گفت راه حل دیگری نداریم. اگر بخواهیم با داعش مقابله کنیم، از مردم عراق دفاع کنیم، از عتبات مقدس مان و حوزه علمیه دفاع کنیم، چاره دیگری نداریم. او گفت، من از شما فرماندهان میدانی می‌خواهم و می‌خواهم آنها را با همان هواپیمایی که خودم می‌روم بعد از نماز صبح ببرم. عملاً هم نماز صبح شان را خواندند و با حدود پنجاه یا شصت نفر از فرماندهان میدانی حزب‌الله رفتند. حاج قاسم آن فرماندهان را به جبهه‌های عراق برد. او الحمدلله رزمنده در عراق زیاد است. داوطلب خیلی هست. ولی به فرماندهانی برای مدیریت این رزمنده‌ها احتیاج دارم و تا از من تعهد نگرفت که تا دو یا سه روز بعد بقیه فرماندهان را برایش اعزام کنم راه نیفتاد!...

کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه راوی: دبیرکل حزب‌الله لبنان، سید حسن نصرالله

سلیمانی
قاسم
شهید

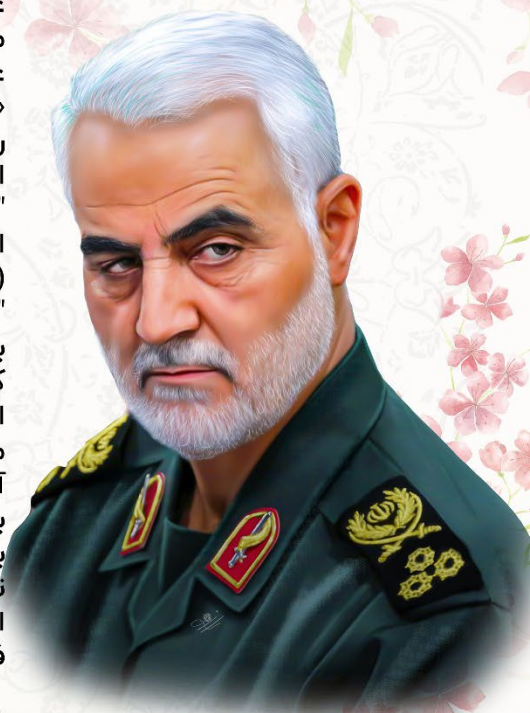


زندگی بهشتی

یا حسین

الله

"نبوغ نظامی حاج قاسم" مورد اعتراف دوست و دشمن است. من مصداقی را عرض می‌کنم... در آزادسازی مرحله به مرحله سوریه قرار شد برویم و به مرز عراق بچسبیم... باید از جاده به سمت «تنف» می‌رفتیم و گمرک این منطقه را در دست می‌گرفتیم. در این منطقه امریکایی‌ها راه ما را سد کردند...
"اولین درگیری ما با آنها شکل گرفت" اما ما عقب نشینی نکردیم... همان‌جا (30 کیلومتری تنف) اردو زدیم و بعد با "ابتکار شهید سلیمانی" قرار شد از راه بیابان خودمان را به مرز برسانیم. این کار، "سختی‌های خودش را داشت" و اصلاً امریکایی‌ها فکرش را نمی‌کردند ما در "بیابانی که شناخت خوبی روی" آن نداریم پخش شیم و به سمت مرز برویم... آنها که نمی‌توانستند کل آن بیابان را بمباران کنند، گیج شدند و ما توانستیم به هدف مورد نظر برسیم. از این موارد در زندگی جهادی و شیوه فرماندهی حاج قاسم بسیار وجود دارد



کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه راوی: رحمان رضایی، هم‌رزم شهید سلیمانی

قاسم سلیمانی
شهید

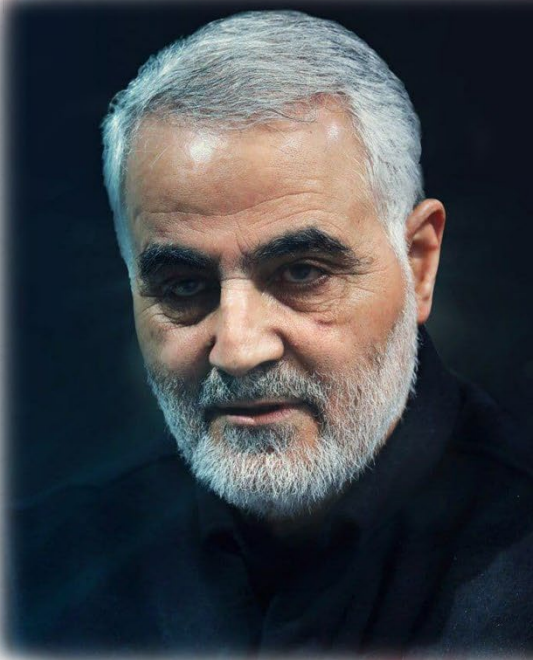
زندگی پرشهادت

نقش بخش: 4517177437

یادش در گشت ادراک

الله

...حاج قاسم با اینکه بیشتر از خیلی از نیروهای سپاه مأموریت می‌رفت، هیچ وقت حق مأموریت نگرفت. بعد از شهادتش هم مسئول نیروی انسانی نیروی قدس گفت، حاج قاسم حقوق عادی خود را بدون اضافه کار و حق مأموریت می‌گرفت... خودش هم به من گفت من برخی مواقع در اداره زندگی می‌مانم.... به تازگی که بحث ازدواج پسرش بود، می‌گفت برای هزینه خرید ازدواج پسر (انگشتر و...) مشکل دارم، بعد گفت فعلاً حل شد ولی هزینه مراسم را ندارم... هزینه‌های حاج قاسم بیشتر، هزینه‌های پذیرایی از مهمان‌هایش بود. او خیلی مهمان داشت، از ایران به ویژه خانواده شهدا از جمله شهدای کرمان و هم مهمان‌های خارجی از مسئولان جبهه مقاومت که خانوادگی به ایران می‌آمدند و حاج قاسم حتماً آنها را به خانه می‌برد...



کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه
راوی: حجت‌الاسلام علی شیرازی

سلیمانی
قاسم
شهید



زندگی پر شهادت

یا ایها الشاهید

"شهید قاسم سلیمانی"

«اولویت من شکست داعش و مسلحین است. اگر این‌ها پیشروی کنند ابتدا عراق را می‌گیرند و سپس به "مرزهای ما حمله می‌کنند". مضاف بر اینکه ما در عراق و سوریه عتبات را داریم ... "حفظ حریم اهل بیت خط قرمز ماست."

حاجی در رابطه با سوریه هم این چنین موضعی داشت حاج قاسم می‌گفت: اگر "حکومت سوریه سقوط کند باعث می‌شود که این کشور چند پاره شود" و در این صورت "بعد از سوریه دشمنان به لبنان حمله می‌کنند" و آنجا را "درگیر جنگ" می‌کنند و در نهایت در صورت پیروزی مسلحین ما "پایگاه مقاومتی که در مقابل اسرائیل" تشکیل دادیم را از دست می‌دهیم. در واقع امروز عمده هراس آمریکا و دشمنان ما از تجهیزات نظامی نیست بلکه آنها از پایگاه‌هایی که مادر نزدیکی اسرائیل داریم در هراسند. حاجی "تمام تلاشش این بود برای جلوگیری از پیشروی مسلحین به سمت مرزهای ایران از حکومت‌های موجود در این کشورها دفاع کند". سردار سلیمانی در این راه با هیچ کسی من جمله "پوتین و بشار اسد" تعارف نداشت او "مواضعش را خیلی قاطعانه" اعلام می‌کرد و به "صورت جدی اتمام حجت" می‌کرد... هر وقت هم بین "گروه‌های مختلف" مسلمان در عراق اختلافی رخ می‌داد به حاجی رجوع می‌کردند... حرفی را که شهید سلیمانی می‌زد برای گروه‌های عراقی فصل‌الخطاب بود. راوی: سردار شجاعی معاون سابق تشریفات نیروی قدس

کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه

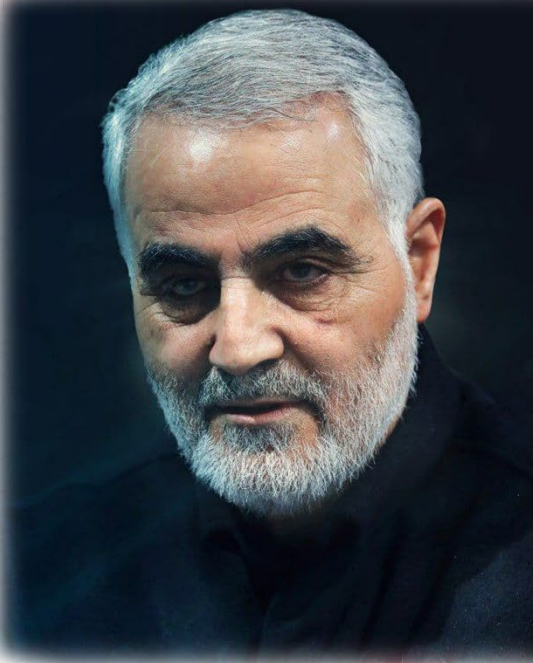


قاسم سلیمانی
شهید

زندگی بهشتی

الله

تعبیر زیبای مجری کانال تلوزیون
ملی عراق در محرم امسال در وصف
شهید قاسم سلیمانی... نمی دانم
در کدام یک از این شب های محرم
باید تو را یاد کنم؛ روز مسلم ابن
عقیل، چون تو فرستاده و میهمان
ما بودی؟... یا روز حبیب ابن مظاهر،
چون تو بهترین دوست قدیمی
ما بودی؟... یا روز قاسم چون تو
همنام، قاسم بودی؟... یا روز علی
اکبر، چون بدنت قطعه قطعه
شد؟... یا روز عباس، چون تو حامل
علم و پرچم بودی و دو دستت قطع
شد؟... چیزی که واضح است این
است که گریه برای تو تمامی ندارد
و از غیب تو حیران و دلتنگیم...
دیگر ما هر وقت به عبارت "سلام بر
حسین (ع) و بر اصحاب حسین (ع)
می‌رسیم تو و یارانت را نیز یاد
می‌کنیم، در ذکر مصیبت اهل بیت
(ع)، در طغیان اشک عاشقان، تأثیر
شما کاملاً مشخص است...



کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه

سلیمانی
قاسم
شهید



زندگی بهشتی

یا بخت ادرکن

بسم الله

حاج قاسم هر وقتی می‌خواست
با من شوخی کند، این داستان را
تعریف می‌کرد!... اوایل سال ۵۹ یا
۵۸ بود، ولی دقیقا به یاد ندارم...
اما حاجی بیشتر به یاد داشت...
"جوانی موفرفری با لباس آستین
کوتاه و چسبان، شلواری با دمپای
گشاد و کمربند پهن، برای گزینش
آمده بود. به این فکر کردم که چرا
امثال این افراد با این سر و وضع
باید در سپاه باشند؟ برای همین
در گزینش او را رد کردم!...
غلامرضا کرمی با خنده، می‌گوید
در هر صورت اگر من هم ایشان
را "رد کرده" باشم، مهم این است
که حاج قاسم به سپاه پیوست،
و افتخارآفرینی کرد. هر وقتی که
حاج قاسم این موضوع را تعریف
می‌کرد، هیچی برایم مهم نبود، جز
لبخند ایشان. هر باری خاطرات آن
زمان را می‌گفت، لبخندی دلنشین
بر لب داشت و همین برایم، مهم
و ارزشمند بود...



کتاب گلخانه‌های آسمانی، ناصر کاوه

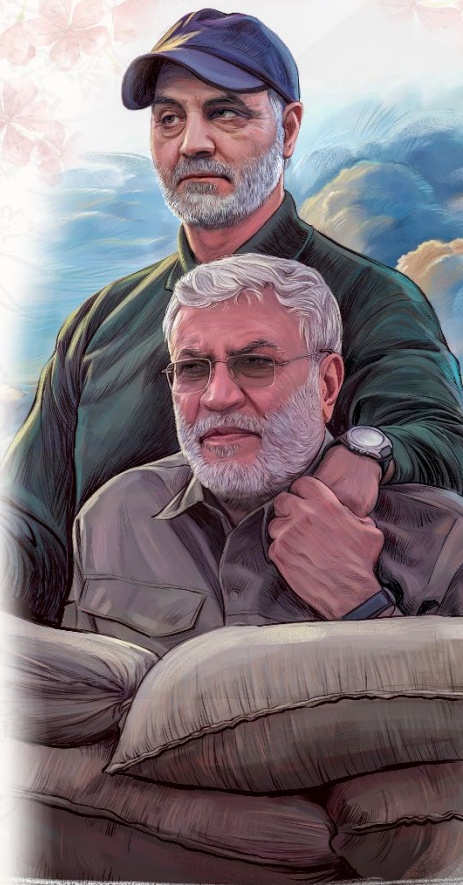
قاسم سلیمانی
سکندر

زندگی پیرشهاد

تلفن بخش: ۸۳۱۳۳۳۳۳۳

اگر موضع مقام "معظم رهبری" در دفاع و پشتیبانی ایشان از ملت عراق، اعم از کرد و ترکمن تاشیعه و سنی و ایزدی نبود، چه کسی از این ملت مظلوم دفاع می‌کرد؟ چه کسی ایزدی‌های مسیحی را از "محاصره سنجار" نجات داد؟ چه کسی آن زمان به آنان کمک کرد؟... چه کسی به اربیل کمک کرد؟.. چه کسی محاصره آمرلی را شکست؟ آمریکایی‌ها آن زمان فقط نظاره می‌کردند، در حالی که حاج قاسم سلیمانی با بالغرد به اسپایکری که در آن زمان جزیره‌ای در وسط دشمن یعنی، داعشی‌ها بود، رفت. همان زمان با قاسم سلیمانی بابالگردی به دانشگاه تکریت رفتیم واز آنجا هم با بالغرد وارد شهر "آمرلی" شدیم. درحالی که کاملاً در "محاصره دشمن" بودیم. با هواپیما من و حاج قاسم ۳روز قبل از اشغال فرودگاه تلعفر به آنجا رفتیم. در منطقه مخمور نزدیک بود من وایشان "کشته یا اسیر" شویم؛ این در حالی بود که ما مشغول دفاع از "اربیل" بودیم و تروریست‌های داعشی از پل القویر عبور کرده بودند...

کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه
راوی: شهید «ابو مهدی المهندس»



زندگی پر شهادت

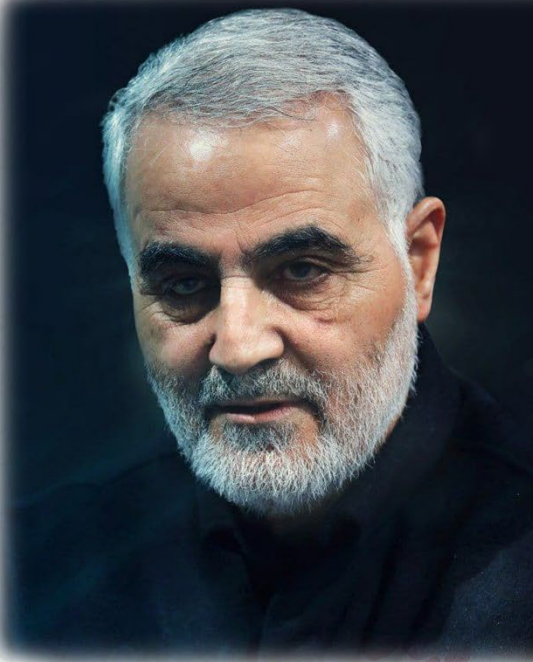
یا حسین

بسم الله

قسمتی از خصوصیات فرمانده بسیجی، سردار سپهبد، شهید حاج قاسم سلیمانی: ساده‌ترین لباس را می‌پوشید. کمترین امکانات را استفاده می‌کرد. بیشترین تلاش را انجام می‌داد. کمترین شأن و پرستیژ را برای خودش قائل بود. جلوتر از دیگران به خط می‌زد. اگر از نیروها پیش جلوتر نبود، عقب‌تر هم نبود. کمتر از دیگران به مرخصی می‌رفت. از همه متواضع‌تر بود و صد البته از همه شجاع‌تر بود. فرماندهی برایش امتیاز خاص، مادی و رفاهی نداشت. دنبال القاب مادی و معنوی نبود اگر قرار بود سنگر بگیرند، او هم سنگر می‌گرفت و اگر قرار بود روی زمین بنشینند، او هم روی زمین می‌نشست. خودش را بالاتر از نیروی عادی نمی‌دید و البته خودش را پائین‌ترین نیرو فرض می‌کرد و به همین دلیل ایثار و از خودگذشتگی اش از همه بیشتر بود. صرفه‌جویی می‌کرد چون می‌دانست در جای حقش خرج می‌شود. و سرانجام در یک کلام او زاهدانه‌تر و ایثارگرانه‌تر از همه زندگی می‌کرد...

کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه

سلیمانی
قاسم
شهید



کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه

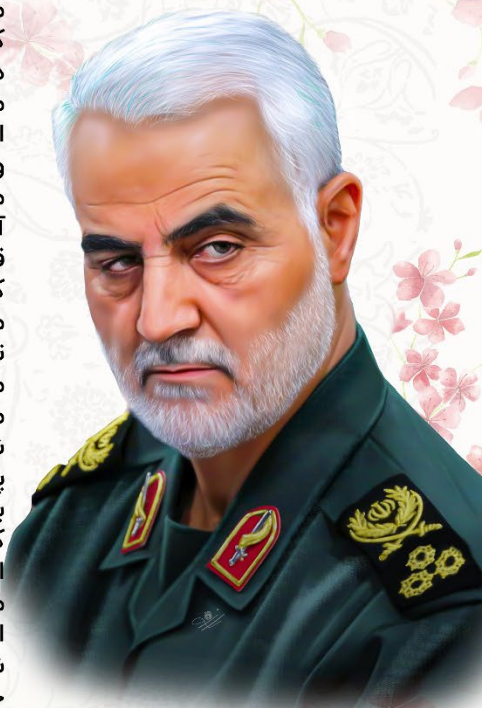
بازگشت آرزو

زندگی بهشتی

الله

"قدرت شفاعت حاج قاسم"

...از طرف خانواده شهید از رهبر انقلاب درخواستی می‌شود: می‌خواستیم یک قوی از شما بگیریم که ان شاء الله فردای قیامت همه ما را که اینجا هستیم شفاعت کنید. امام خامنه‌ای می‌گویند: ما چه کاره‌ایم که شما را شفاعت کنیم؟ و بعد با اشاره به پدر و مادر شهید می‌گویند: این خانم و آقا بایدمن و شما را شفاعت کند. داماد خانواده می‌پرد وسط حرف رهبر انقلاب و می‌گوید: نه حاج آقا! قول بدهید! امشب باید به ما قول بدهید! قول چه؟ آدم قول چیزی را که ندارد، نمی‌دهد که! داماد پافشاری می‌کند به آقا که، ما قول می‌خواهیم! رهبر انقلاب با جدیت و قدری تحکم می‌گویند: این را شما گوش کن! این را از من بشنو! اولین کسانی که در این مجموعه ما، به حسب قاعده، حق شفاعت دارند، این شهیدها هستند و امثال این شهیدها. دوم، پدر و مادر شهدا... اگر نوبت شفاعت به آدم‌ها برسد (که در ردیف شما نیستند) آن وقت به کسان زیادی ممکن است برسد؛ که ممکن است ما جزو آنها باشیم، ممکن است نباشیم. ما سعادتمان به این است و آرزویمان به این است مشمول شفاعت خوبانی از قبیل: این شهدا و امثال این‌ها باشیم... "بعد رهبر انقلاب خم می‌شوند و بانگاهی به حاج قاسم سلیمانی می‌گویند: این آقای حاج قاسم هم از آنهایی ست که شفاعت می‌کند ان شاء الله..."



کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه
راوی: سردار نجات

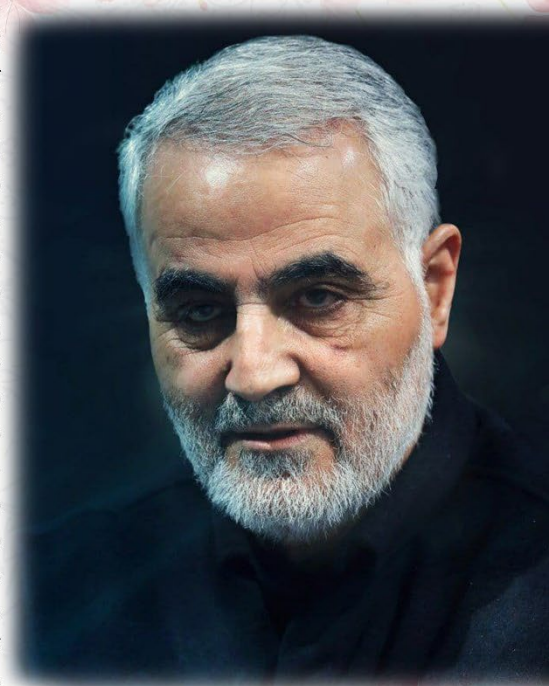
قاسم سلیمانی
شهید

زندگی پر شهادت

تلفن بخش: ۰۲۱۷۷۷۷۷۷۷

الله

...قرار بود به ایران بروم و حاج قاسم مرا به منزلش دعوت کرد. با خودم فکر می کردم که حتما منزل حاج قاسم مملو از فرش ها و اثاثیه گرانبها است زیرا ایران کشوری است که مردم آن به فرش و وسائل شیک علاقه دارند. خلاصه وارد خانه حاجی شدیم و دیدم وسائل خانه آنها از ساده هم ساده تر است و خانه با یک موکت قدیمی مفروش است و اتاق پذیرایی هم پر شده از تصاویر شهدا. این بار من در گوش حاجی گفتم اثاثیه شما قدیمی است و نیاز به تعویض دارد!... حاجی خندید و دستم را گرفت و چیزی نگفت... گفتم حاجی راستی چقدر حقوق می گیری؟... حاجی مبلغی را گفت که من بسیار تعجب کردم زیرا او یک سردار و فرمانده نظامی بزرگ در ایران بود. گفتم حاجی این حقوق یک افسر جزء است نه یک فرمانده!... یک سردار مثل شما در عراق سه برابر این حقوق می گیرد با مزایای فراوان!... حاجی به من گفت: شیخنا مهم نیست فرمانده چقدر از کشورش می گیرد مهم این است که چه چیزی به کشورش می دهد و خدای متعال چند برابر آن را به او خواهد بخشید و این یک سنت الهی حتمی است. شیخنا ما به صورت موقت در این دنیا هستیم و ما و شما به سوی پروردگار کریم خود رهسپاریم...



کتاب من قاسم سلیمانی هستم. ناصر کاوه
راوی: سامی مسعودی از فرماندهان حشدالشعبی

سلیمانی
قاسم
شهدید



زندگی پرستشدا

یا ایها الشاهد

بنیانگذار جبهه مقاومت بین الملل

شهید سلیمانی وقتی در سوریه و عراق به درخواست قانونی دولت های این دو کشور وارد عمل شدند که دمشق و بغداد در آستانه سقوط بودند، ۹۰ درصد سوریه و ۵۷ درصد عراق از دست رفته بود... اینکه شما در یک وضعیتی قرار بگیرید که بگویند کار تمام شده است یعنی این کار تغییر و برگرداندن غیر ممکن بود... اما اینکه حاج قاسم با همان شرایط و وضعیت سخت در آخرین روزهای پایداری دولت های منطقه وارد عمل شدند و شرایط را به نفع دولت ها و ملت ها تغییر دهند کار بسیار بزرگی است و با رشادت های شهید سلیمانی و شهدای مدافع حرم و رزمندگان محور مقاومت، از سقوط دمشق و بغداد جلوگیری شد...

"شهید سلیمانی در سوریه بنیانگذار جبهه مقاومت بین الملل شد و ارتشی از رزمندگانی کشورهای ایران، روسیه، عراق، سوریه، افغانستان، پاکستان، لبنان و... تاسیس کرد"....

کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه

قاسم سلیمانی
شهید

زندگی پر شهادت

تلفن بخش: ۰۲۱۷۳۳۳۳۳۳۳

الله

"مکتب شهید، حاج قاسم سلیمانی"

توی یکی از عملیات که سردار سلیمانی حضور داشتند یکی از رزمندگان برای دست بوسی سردار جلو رفت. دست حاج قاسم رو گرفت تا اومد ببوسه حاج قاسم، پیش دستی کرد و زودتر دست رزمندگان رو بوسید... یک روز از ماه را نذر یک جانباز ۷۰ درصد کرده بود. می رفت نجف آباد اصفهان، تمام کارهای جانباز را انجام می داد، از حمام بردن تا شستن لباس و نظافت. سوریه که خبر شهادت جانباز را دادند، یک نفر را مأمور کرد برود نجف آباد تا هم در مراسم شرکت کند و هم کاری روی زمین نماند... هیچ وقت ندیدم نماز شب شهید سلیمانی قطع شود. آنهم نه نماز شبی عادی، نماز شبهای او همیشه با ناله و اشک و اندوه به درگاه خدا بود. من با شهید سلیمانی رفت و آمد داشتم حتی بارها در منزلشان خوابیدم، اتاق مهمانان با اتاق حاج قاسم فاصله داشت اما من با اشکها و صدای ناله های او برای نماز بیدار می شدم...

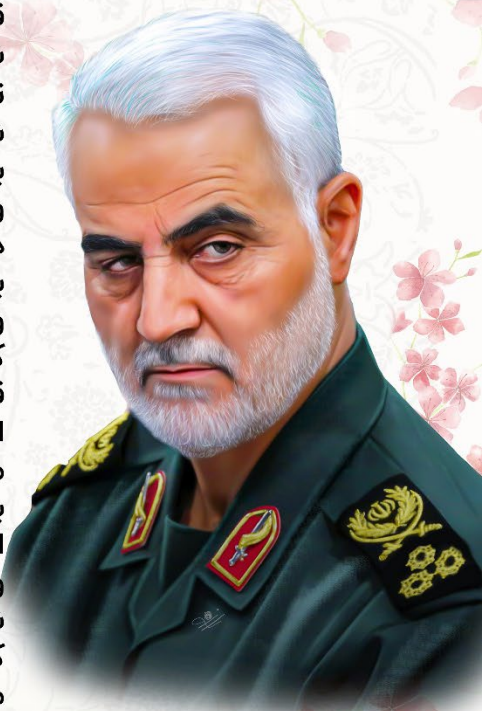
کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه

سلیمانی
قاسم
شهید

زندگی پرستش

یا حسین

سردار سلیمانی زمانیکه فرمانده قرارگاه
 قدس در استان سیستان و بلوچستان
 شد، ابتکارهای زیادی انجام داد. آن زمان
 تردد درمرز میرجاوه به سمت سراوان
 شرایط خاصی داشت اما سردار سلیمانی
 بدون محافظ رفت و آمد می کرد. شجاعت
 و ابتکارات حاجی مثال زدنی بود، آنروزها
 درشرایطی که مردم درسختی زیاد بودند
 بایگیری های او مجوزهای زیاد گلخانه
 و چاه آب برای مردم صادر شد. همچنین
 کارفرهنگی نیز همواره در دستور کار حاج
 قاسم قرار داشت و اقدامات زیادی در
 این زمینه انجام داد... در سال ۱۳۷۰ در
 میرجاوه کسی جرأت نمی کرد بعد از ظهر
 بیرون بیاید، اما پس از حضور حاجی بعد
 از گذشت ۶ ماه تمام رفت و آمدها عادی
 و امنیت در آن منطقه برقرار شد. راه و رسم
 شهید قاسم سلیمانی این بود که درهمه
 کارهایش "اخلاص داشت و برای خدا کار
 می کرد و هیچ موقع برای نام و نشان کار
 نکرد"...



کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه
 راوی: سردار نورالله حسینی فرمانده تیپ المهدی

قاسم سلیمانی
 شهید

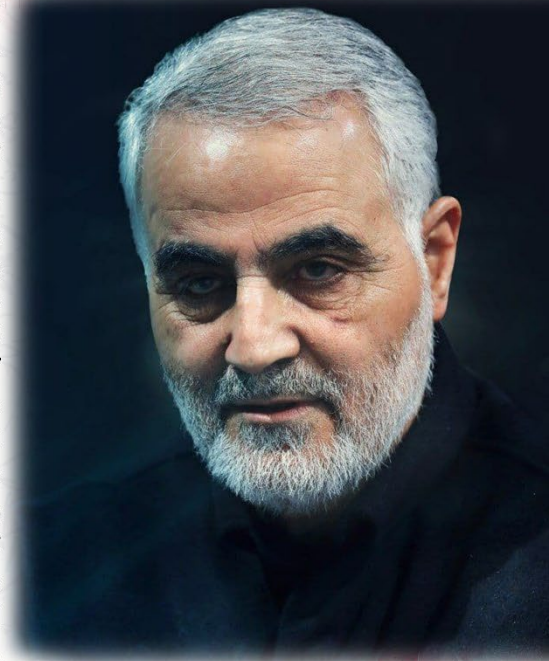
زندگی پرشمار

بسم الله

...حاج قاسم در شرایط حساس جنگی از عراق تماس گرفت که صدای تیراندازی‌ها به وضوح به گوش می‌رسید و وی در شرایط جنگی قرار داشت. ایشان در این تماس اظهار داشت که شنیده‌ام تهران برف سنگینی آمده است. گفتم بله همین‌طور است. گفت، با این برف آهوهای که در کوه نزدیک پادگان مقر سپاه وجود دارد حتماً برای پیدا کردن غذا پایین می‌آیند. همین امروز به اندازه کافی علوفه تهیه کن و در چند جا قرار بده که آن‌ها از گرسنگی تلف نشوند. من، چون آن زمان فرمانده بودم سریع اقدام کردم و تا ظهر نظر ایشان را عملی نمودم. با کمال تعجب بعد از ظهر مجدداً زنگ زد و گفت، چه کردی؟! گفتم دستور فرمانده عملی شد و آهوها دعاگو هستند. من از ایشان سوال کردم در این شرایط سخت که با داعش درگیر هستید چگونه به فکر "آهوهای نزدیک مقر هستید؟..." وی پاسخ داد: من به شدت به دعای خیر آن‌ها اعتقاد دارم...

کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه
راوی: علاءالدین بروجردی،
عضو کمیسیون امنیت ملی مجلس

سلیمانی
قاسم
شهید



زندگی بهشتی

بیت‌های ادراک

"شوخی شهید حاج قاسم"
 برخی فکر می‌کنند "حاج قاسم" یک
 انسان "عبوس و خشن" بود، اما این
 یک قضاوت اشتباه است، حاج قاسم
 واقعا قلب بزرگی داشت و بسیار
 شوخ طبع و مهربان بود. ایشان از
 فرماندهانی بودند که ، بیشترین
 شوخی و بیشترین رابطه عاطفی را با
 بقیه فرماندهان و قرارگاه ها داشت
 حاج قاسم بود... در یکی از جلسات
 فرماندهان سپاه ، همه فرماندهان با
 لباس رسمی در آن شرکت کرده بودند.
 یکبار وسط جلسه یا در تنفس بین
 جلسه، یک شلنگ آب در جلسه دیدیم
 و اصلا کسی باورش نمی شد که
 "شهید حاج قاسم سلیمانی فرمانده
 لشکر ثارالله اینقدر شوخ طبع باشد
 که باشلنگ بیاید داخل جلسه و
 فرماندهان را با آب خیس کند..."



کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه
 راوی: سردار غلامپور استاد دانشگاه امام حسین

قاسم سلیمانی
 شهید

زندگی پرشهادت

تلفن بخش: ۰۲۱۳۳۳۳۳۳۳

الله

مردم از من قبول کنید... من عضو هیچ حزب و جناحی نیستم و به هیچ طرفی جز کسی که خدمت می‌کند به اسلام و انقلاب تمایل ندارم. اما این را بدانید والله علمای شیعه را تماماً و از نزدیک می‌شناسم. الان چهارده سال شغل من همین است. علمای لبنان را می‌شناسم. علمای پاکستان را می‌شناسم. علمای حوزه خلیج فارس را می‌شناسم. چه شیعه و چه سنی... والله، اشهد بالله، سرآمد همه این روحانیت، این علما از مراجع ایران و مراجع غیر ایران، این مرد بزرگ تاریخ یعنی، "آیت الله العظمی امام خامنه ای" است... اگر عاقبت به خیری می‌خواهید باید پیروی از ولی فقیه کنیم... در قیامت خواهیم دید، "مهمترین محور محاسبه اعمال، تبعیت از ولایت فقیه است."



کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه

سلیمانی
قاسم
شهید



زندگی پر شهادت

بازگشت آرزو



«صدق و اخلاص، جوهره و شکل‌دهنده مکتب سلیمانی است»
که هم «زندگی و هم شهادت او را پر برکت ساخت» و کیفیت
شهادت او نیز، به فضل الهی «حجت را بر همه بندگان خدا» و
دشمنان اسلام تمام کرد... «حاج قاسم» ثابت کرد که می‌توان
ملی‌ترین و در عین حال امتی‌ترین بود... او از «دیده شدن فرار
می‌کرد و اهل تظاهر و لاف‌زنی نبود و آن تشییع دهها میلیونی
و رواج نام و بیاد او در جهان، اولین پاداش و جزای الهی به اخلاص
او در دنیا بود». «شهید سلیمانی» برای دشمنانش خطرناک‌تر از
«سردار» سلیمانی است. امام خامنه‌ای، شنبه ۱۱ دی ۱۴۰۰
کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصراوه

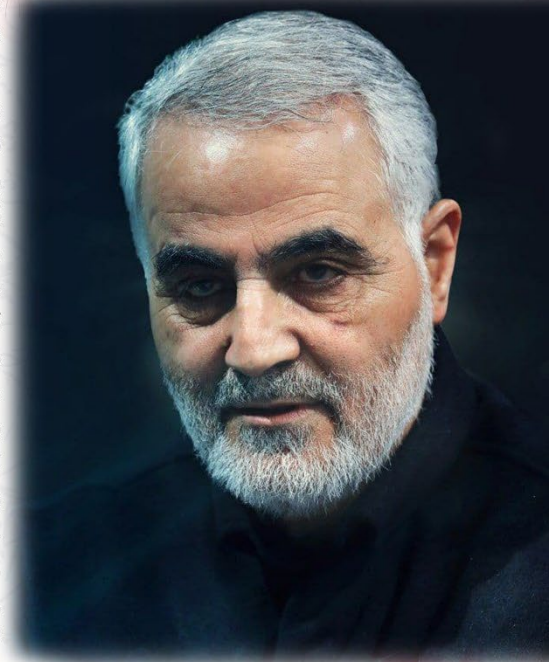
قاسم سلیمانی
شهید

زندگی پر شهادت

الله

حاج قاسم در عملیات طریق القدس مجروح شده بود. برای درمان، او را به مشهد فرستاده بودند. چون شکمش ترکش خورده بود از زیر قفسه سینه‌اش تا روی مثانه‌اش را باز کرده بودند و وضع بدی داشت. ۴۵ روز کسی نمی‌دانست قاسم سلیمانی زنده است یا شهید شده. در آن زمان هم فرمانده گردان بود که مجروح شد. بالاخره شهید موحدی کرمانی پسر همین آقای موحدی کرمانی قاسم را در مشهد پیدا کرد و گفت طبقه سوم یک بیمارستان در مشهد است... پزشک حاج قاسم از منافقین بود و می‌خواست حاج قاسم را بکشد، به همین دلیل شکم قاسم را باز گذاشته بود که منجر به عفونت شده بود. یک پرستار باشرف کرمانی به خاطر حس همشهری بودنش، قاسم را شب دزدیده بود، جایش را با دو مریض دیگر در یک طبقه دیگر عوض کرد و به دکتر گفته بود قاسم را از اینجا بردند. قاسم باز یک دوره دیگر از ناحیه دست مجروح شد تا می‌گفتند برو بیمارستان در می‌رفت...

کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه



سلیمانی
قاسم
شهید



زندگی پرستار

بازگشت آرزو



"شهید حاج قاسم سلیمانی و اشتیاق به شهادت"

من به "دنبال قاتلم می‌گردم و چقدر مشتاق دیدارشم"، او مرا به قله
سعادت خواهد رساند... بیا! خواهش می‌کنم بیا!... تحملم تمام شد
بیا!... بیا با تیغ برهنه برنده، گلولی من آماده بریدن و خون من آماده
جهیدن از جسم بیا مرا از این زندان رها کن، ای کلید قفل اسارت،
بیا بیا بیا ...

قاسم سلیمانی
شهید

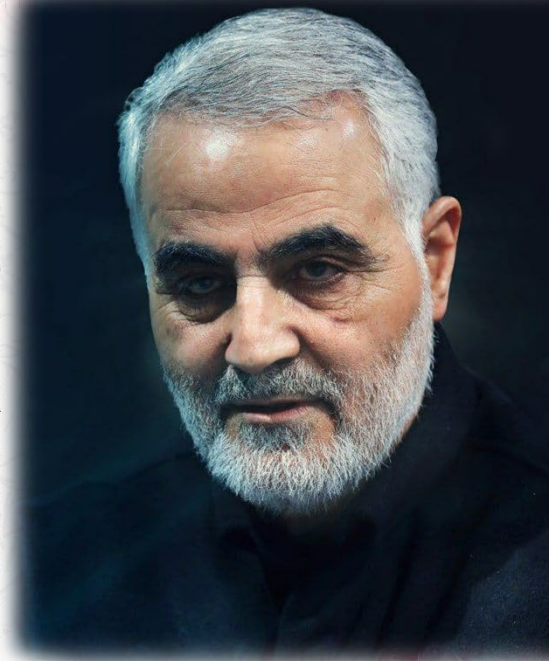
زندگی بهشتی است

تلفن بخش: ۰۲۱۳۳۳۳۳۳۳۳

الله

قربانی مهم است اما مهمتر از قربانی، آن چیزی است که انسان برای آن قربان می شود. عظمت آن چیزی که برایش قربانی می شود مهمتر از خود قربانی است. امام حسین (ع) عظیم است اما اعظم از امام حسین علیه السلام آن چیزی است که امام حسین (ع) برای آن قربانی شد و آن اسلام است... سر من، عقل من، لب من، شامه من، گوش من، قلب من، همه ی اعضا و جوارح در همین امید به سر می برند؛ یا ارحم الراحمین!... مرا بپذیر؛ پاکیزه بپذیر؛ آن چنان بپذیر که شایسته دیدارت شوم. جز دیدار تو را نمی خواهم، بهشت من جوار توست، یا الله!... خداوندا ای قادر عزیز و ای رحمان رزاق، پیشانی شکر شرم بر آستانت می سایم که مرا در مسیر فاطمه اطهر و فرزندان در مذهب تشیع عطر حقیقی اسلام قرار دادی و مرا از اشک بر فرزندان علی بن ابیطالب و فاطمه اطهر بهره مند نمودی...

کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه



سلیمانی
قاسم
شهید



زندگی بهشت شد

یا بخت در گنج

"بسم الله الرحمن الرحيم"
 "آیا این آخرین سفر من است"، یا تقدیرم چیز دیگری است که هرچه باشد در رضایش راضی‌ام
 در این سفر برای تومی نویسم تا در دلتنگی‌های بدون من یادگاری برایت باشد. شاید هم حرف به درد بخوری در آن یافتی که به کارت آید. هر بار که سفر را آغاز می‌کنم احساس می‌کنم، دیگر نمی‌بینمتان. بارها در طول مسیر چهره‌های پر از محبت تان را "یکی یکی جلوی چشمانم" مجسم کرده‌ام و بارها قطرات اشکی به بادتان ریخته‌ام. دلتنگتان شده‌ام، به خدا سپردمتان. اگر "چه کمتر فرصت ابراز محبت یافته‌ام" و "نتوانستم آن عشق درونی خودم" را به شما برسانم... اما "عزیزم هرگز دیده‌ای کسی جلوی آینه خود را ببیند و به چشمان خود بگوید دوستتان دارم، کمتر اتفاق می‌افتد اما چشمانش برایش بارزتر بینند. شما چشمان منید. چه بر زبان بیاورم و چه نیاورم برایم عزیزید. "بیش از ۲۰ سال است که شما را همیشه نگران دارم و خداوند تقدیر کرده این جان پایان نپذیرد و شما همیشه خواب خوف ببینید... دخترم هر چه در این عالم فکر می‌کنم و کرده‌ام که بتوانم کار دیگری بکنم تا شما را کمتر نگران کنم، دیدم نمیتوانم و این به دلیل علاقه‌ی من به نظامی گری نبوده و نیست. به دلیل شغل هم نبوده و نخواهد بود. به دلیل اجبار یا اصرار کسی نبوده است و نیست. نه دخترم من هرگز حاضر نیستم به خاطر شغل، مسئولیت، اصرار یا اجبار حتی یک لحظه شما را نگران کنم، چه برسد به حذف یا گریاندن شما...



قسمتی از نامه شهید سلیمانی به فرزندش
 کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه

قاسم سلیمانی
 شهید

زندگی بهشتی

الله

اگر شما روزی ترکم کنید بند بند وجودم
فرو می ریزد. اما دیدم چگونه می توانم
حلال این خوف و نگرانی‌هایم باشم...

دیدم من باید به کسی متصل شوم که
این مهم مرا علاج کند و اوجز خدا نیست
این ارزش و گنجی که شما گل‌های وجودم
هستید با ثروت و قدرت قابل حفظ کردن
نیست. و گرنه باید ثروتمندان و قدرتمندان
از مردن خود جلوگیری کنند و با ثروت و
قدرت شان "مانع مرض‌های صعب‌العلاج
شان شود و از در بستر افتادگی جلوگیری
نماید." من خدا را انتخاب کرده‌ام و راه او
را. اولین بار است که به این جمله اعتراف
می‌کنم: هرگز نمی‌خواستم نظامی شوم،
هرگز از مدرج شدن خوشم نمی‌آمد. من
"کلمه‌ی زیبای قاسم" را که از دهان پاک
آن بسیجی و پاسدار شهید برمی‌خاست
بر هیچ منصبی ترجیح نمی‌دهم...

دوست داشتم و دارم قاسم بدون پسوند
یا پیشوندی باشم. لذا وصیت کردم روی
"قبرم فقط بنویسید سرباز قاسم"، آن هم
نه "قاسم سلیمانی که گنده‌گویی است
و بار خورجین را سنگین می‌کند"...

قسمتی از نامه شهید سلیمانی به فرزندش
کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه



قاسم سلیمانی
شهید

زندگی پرستش

تلفن بخش: ۰۲۱۳۳۳۳۳۳۳

عزیزم از خدا خواستم همه‌ی شریان‌های
وجودم را و همه‌ی موی‌رگ‌هایم را مملو
از عشق به خودش کند. وجودم را لبریز از
عشق خودش کند...

این راه را انتخاب نکردم که آدم بکشم،
تو میدانی من قادر به دیدن بریدن سر
مرغی هم نیستم. من اگر سلاح به دست
گرفته‌ام برای ایستادن درمقابل آدمکشان
است نه برای آدم کشتن... خود را سرباز
درخانه هرمسلمانی می بینم که درمعرض
خطراست و دوست دارم خداونداین قدرت
را به من بدهد که بتوانم از تمام مظلومان
عالم دفاع کنم... نه برای اسلام عزیز جان
بدهم که جانم قابل آن را ندارد، نه برای
شیعه‌ی مظلوم که ناقابل‌تراز آنم، نه نه...
بلکه برای آن "طفل وحشت‌زده بی پناهی"
که هیچ ملجایی برایش نیست، "برای آن
زن بچه به‌سینه چسبانده هراسان و برای
آن آواره در حال فرار و تعقیب، که خطی
خون پشت سرخود برجای گذاشته است
می جنگم"...



قسمتی از نامه شهید سلیمانی به فرزندش
کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه

قاسم سلیمانی
شهید

زندگی پرشهادت

نگارنده: ناصر کاوه

... "من دیدم هرکس در این عالم راهی برای خود انتخاب کرده است"، یکی علم می آموزد و دیگری علم می آموزاند. یکی تجارت میکند کسی دیگر زراعت می کند و میلیون ها راه یا بهتر است بگویم به عدد هر انسان یک راه وجود دارد و "هر کس راهی را برای خود برگزیده است".

... من دیدم چه راهی را می بایست انتخاب کنم. با خود اندیشیدم و چند موضوع را مرور کردم و از خود پرسیدم اولاً طول این راه چقدر است انتهای آن ها کجاست، "فرصت من چقدر است. و اساساً مقصود من چیست. دیدم من موقتم و همه موقت هستند." چند روزی می مانند و می روند. بعضی ها چند سال برخی ها ده سال اما کمتر کسی به یک صد سال می رسد. اما همه می روند و همه موقتند.... دیدم تجارت بکنم عاقبت آن عبارت است از مقداری سکه براق شده و چند خانه و چند ماشین. اما آن ها هیچ تأثیری بر سرنوشت من در این مسیر ندارد. فکر کردم برای شما زندگی کنم دیدم برایم "خیلی مهم آید و ارزشمندید" به طوری که اگر به شما درد برسد همی وجودم را درد فرامی گیرد. اگر بر شما مشکلی وارد شود من خودم رادر میان شعله های آتش می بینم

قسمتی از نامه شهید سلیمانی به فرزندش
کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه

قاسم سلیمانی
شهید

زندگی پر شهادت

تلفن بخش: ۰۲۱۷۱۴۴۴۴۴۴

عزیزم من متعلق به آن سپاهی هستم
 که نمی خوابد و نباید بخوابد، تادیگران در
 آرامش بخوابند. بگذار آرامش من فدای
 آرامش آنان بشود و بخوابند. دختر عزیزم
 شما در خانه من در امان و با عزت و افتخار
 زندگی می کنید. چه کنم برای آن دختر
 بی پناهی که "هیچ فریادری ندارد"
 و آن طفل گریان که هیچ چیز، که هیچ
 چیز ندارد و همه چیز خود را از دست داده
 است. پس شما مرا نذر خود کنید و به
 او واگذار نمایید. بگذارید بروم، بروم و
 بروم. چگونه می توانم بمانم در حالی
 که همه قافله من رفته است و من جا
 مانده ام ... "دخترم خیلی خسته ام" ...
 ۳۰ سال است که خوابیده ام "اما دیگر
 نمی خواهم بخوابم ... "من در چشمان
 خود نمک می ریزم که پلک هایم جرأت
 بر هم آمدن نداشته باشد تا نکند در
 غفلت من آن طفل بی پناه را سر ببرند."
 .. وقتی فکر می کنم آن دختر هراسان
 نوبی، نرجس است، زینب است و آن
 نوجوان و جوان در مسلخ خوابانده که
 در حال سر بریده شدن است حسینم و
 رضایم است از من چه توقعی دارید؟ ...
 نظاره گر باشم، بی خیال باشم، تاجر باشم؟
 نه من نمی توانم اینگونه زندگی بکنم.



قسمتی از نامه شهید سلیمانی به فرزندش
 کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه

قاسم سلیمانی
 شهید

زندگی پر شهادت

ایستادگی در گنج

الله

امام خامنه ای: «صدق و اخلاص»
 جوهره و شکل دهنده، مکتب سلیمانی
 است که "هم زندگی و هم شهادت"
 او را پر برکت و شهادت او نیز، به
 فضل الهی حجت را بر همه بندگان
 خدا و دشمنان اسلام تمام کرد...
 «او از دیده شدن فرار می کرد و اهل
 تظاهر و لافزنی نبود» و آن تشیع
 ده هامیلیونی و رواج نام ویاد او در
 جهان، «اولین پاداش و جزای الهی
 به اخلاص» او در دنیا بود...
 امروز "شهید سلیمانی" در منطقه ما
 "نماد امید اعتماد به نفس، رشادت
 و رمز استقامت و پیروزی است" و
 همچنان که برخی بدرستی گفته اند
 «شهید سلیمانی» برای دشمنانش
 خطرناکتر از «سردار» سلیمانی است.
 «حاج قاسم» ثابت کرد که می توان
 ملی ترین و در عین حال امتی ترین
 بود. حاج قاسم ملی ترین چهره بوده
 و هست، ضمن اینکه نفوذ روزافزون
 یاد و نام او در دنیای اسلام اثبات
 می کند... سلیمانی عزیز، امتی ترین
 چهره دنیای اسلام نیز بوده و هست
 "شنبه ۱۱ دی ۱۴۰۰"



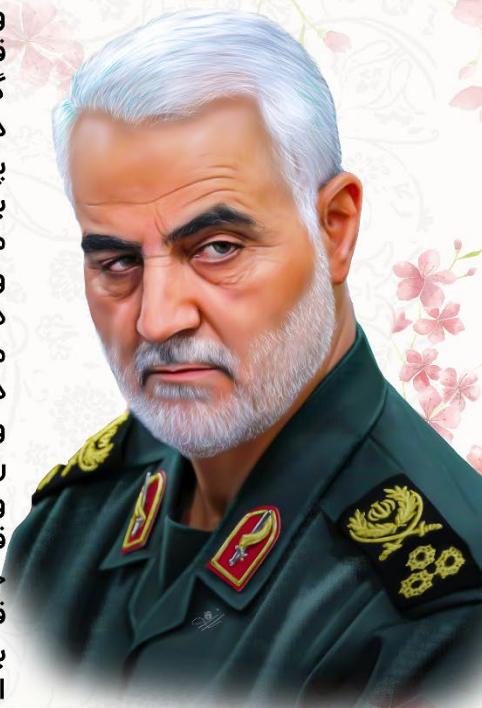
کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه

سلیمانی
 قاسم
 شهید

زندگی پر شهادت

ایستادگان

...سر قبر یکی از دوستان شهیدم درحاج
گریه و راز و نیاز بودم که حاج قاسم را
دیدم کیسه ای دستش است، او هم
مرا دید و متوجه حالم شد؛ نزد من آمد
و نزدیک به دوساعت با هم گفت و گو
و درد دل کردیم تا اینکه آرام شدم. حاج
قاسم گفت: بلند شو برویم، گفتم کجا؟
گفت: امروز طبق روال هر هفته ماموریت
داشتم که تو را دیدم و ماموریتم را
پاک فراموش کردم که برای چی آمده
بودم. گفتم خوب! حالا کجا بریم دست
من را گرفت و برد سر قبر شهدای گمنام
و دیگر شهدا، از داخل کیسه ای که
همراه داشت مقداری ارزن و گندم به
من داد و گفت: سرهر قبر کمی از این
دانه ها برای پرنده ها بریز. قرار گذاشتیم
وقتی گندم ها و ارزن ها را روی قبرها
ریختیم یک جایی همدیگر را ببینیم.
وقتی گندمها و ارزنها تمام شد پرسیدم
قاسم جان حکمت کارتان چیست؟...
حاجی گفت، تصمیم گرفتم هر موقع سر
قبر شهدا می آیم مقداری ارزن و گندم
با خودم بیاورم و سر قبر شهدا بریزم تا
این پرنده ها بخورند. این کار برایم عادت
شده و خوشحال می شوم که این
آفریده های خدا هم خوشحال هستند



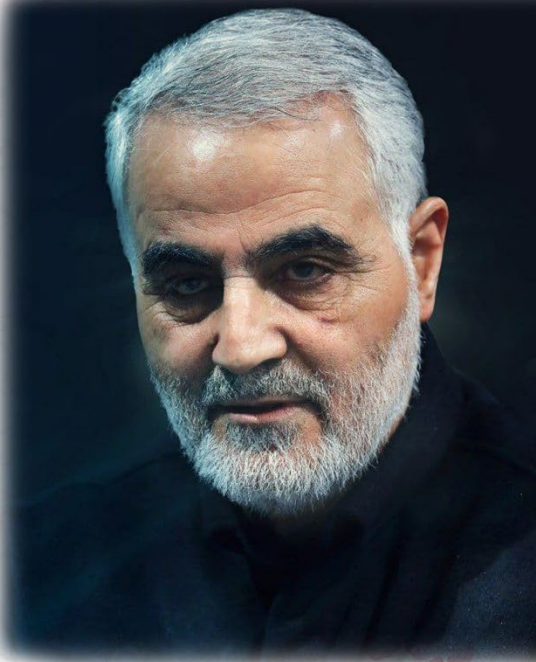
کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه

قاسم سلیمانی
شهید

زندگی بهشتی

تلفن بخش: ۰۲۱۷۳۳۳۳۳۳۳

برخی فکر می‌کنند "حاج قاسم" یک انسان عبوس و خشن بود، اما این یک قضاوت اشتباه است ... حاج قاسم "واقعا قلب بزرگی" داشت و بسیار "شوخ طبع و مهربان" بود... یکی از اصلی‌ترین فرماندهانی که "بیشترین شوخی‌ها" و "بیشترین رابطه عاطفی" را با بقیه فرماندهان و قرارگاه‌ها داشت، "شهید حاج قاسم سلیمانی" بود... در یکی از جلسات و سمینارهای فرماندهان سپاه در تهران، همه فرماندهان که با لباس رسمی در آن شرکت کرده بودند... یک بار وسط جلسه یا در تنفس بین جلسه، یک شلنگ آب در جلسه دیدیم. اصلاً کسی باورش نمی‌شد، "شهید قاسم سلیمانی" فرمانده لشکر ثارالله "اینقدر شوخ طبع باشد که با شلنگ آب بیاید داخل جلسه و فرماندهان را با آب خیس کند...."



کتاب گلخندهای آسمانی، ناصر کاوه
سردار احمد غلامپور استاد دانشگاه
امام حسین (ع)

سلیمانی
قاسم
شهید

زندگی پر شهادت

یا حسین است در گنج

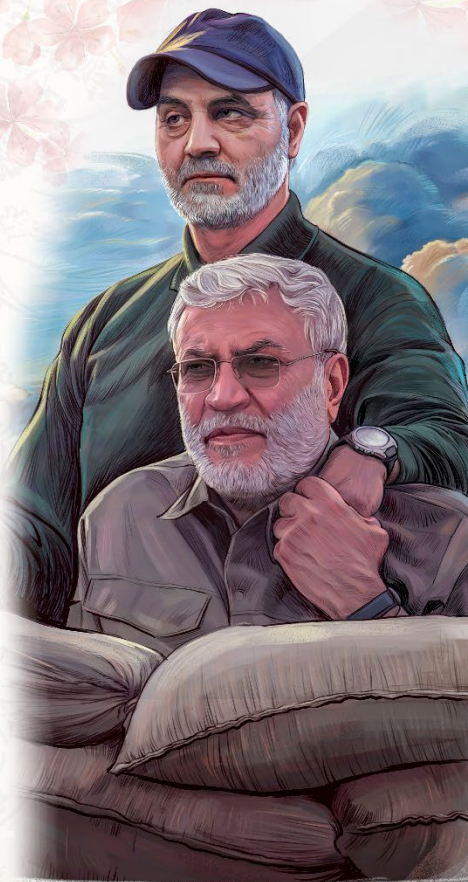
"آشنایی با عملیات آذرخش کبود و ترور شهید سلیمانی و یارانش"

«آذرخش کبود» نام حمله هوایی تروریستهای آمریکا به فرودگاه بغداد بود که به ساعت ۱:۰۷ بامداد ۱۳ دی ۱۳۹۸ به دستور ترامپ انجام شد... طی این حمله کاروان خودروهایی که از فرودگاه بین‌المللی بغداد برای انجام دیدار با نخست‌وزیر عراق خارج شده بودند، هدف راکت قرار گرفتند و چندین نفر دیگر به همراه قاسم سلیمانی، (فرمانده جبهه مقاومت) از جمله ابومهدی المهندس، (جانشین فرماندهی حشد شعبی) به شهادت رسیدند.

هوایمای ایرباس ای۳۲۰ حامل شهید قاسم سلیمانی در ساعت ۱۲ نیمه‌شب به وقت ایران از دمشق برخاست و کمی مانده به یک بامداد جمعه ایران در بغداد فرود آمد. از لحظه فرود هوایما تا شلیک راکت از پهپادها، بیش از ۱۵ دقیقه طول نکشیده است...

ایده این عملیات تروریستی از ابتدای دوره ریاست جمهوری "ترامپ" و زمانی که "مایک پومپئو ریاست سیا" را بر عهده داشت، طراحی و برنامه ریزی شده بود....

کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه
منابع: نیویورک تایمز، دویچه‌وله، واشینگتن پست



آذرخش کبود

ایستادگان

زندگی بر شهادت



بہترین ذراغ



چہل فراز از وصیت نامہ
سردار شہید حاج قاسم سلیمانی

بهار چرای

چهل فراز از وصیت نامه سردار شهید حاج قاسم سلیمانی



... خداوندا! سپاس که امکان درک خمینی کبیر را به من عطا کردی...

خداوندا! تو را سپاس که مرا صلب به صلب، قرن به قرن، از صلیبی به صلیبی منتقل کردی و در زمانی اجازه ظهور و وجود دادی که امکان درک یکی از برجسته‌ترین اولیای آن را که قرین و قریب معصومین است، عبد صالحت خمینی کبیر را درک کنم و سرباز رکاب او شوم. اگر توفیق صحابه رسول اعظم محمد مصطفی را نداشتم و اگر بی‌بهره بودم از دوره مظلومیت علی بن ابی طالب و فرزندان معصوم و مظلومش، مرا در همان راهی قرار دادی که آنها در همان مسیر، جان خود را که جان جهان و خلقت بود، تقدیم کردند.

چهار چرخ

چهل فرار از وصیت نامه سردار شهید حاج قاسم سلیمانی



... خداوندا! سپاس که مرا در مسیر خامنه‌ای عزیز قرار دادی...

خداوندا! تو را شکرگزارم که پس از عید صالحت خمینی عزیز، مرا در مسیر عید صالح دیگری که مظلومیتش اعظم است بر صالحیتش، مردی که حکیم امروز اسلام و تشیع و ایران و جهان سیاسی اسلام است، خامنه‌ای عزیز — که جانم فدای جان او باد — قرار دادی.

به یاد

چهل فراز از وصیت نامه سردار شهید حاج قاسم سلیمانی



...خدایا! از کاروان دوستانم جامانده‌ام...

خداوند، ای عزیز! من سال‌ها است از کاروانی به‌جا مانده‌ام و پیوسته کسانی را به‌سوی آن روانه می‌کنم، اما خود جا مانده‌ام، اما تو خود می‌دانی هرگز نتوانستم آنها را از یاد ببرم. پیوسته یاد آنها، نام آنها، نه در ذهنم بلکه در قلبم و در چشمم، با اشک و آه یاد شدند. عزیز من! جسم من در حال علیل شدن است. چگونه ممکن [است] کسی که چهل سال بر درت ایستاده است را نپذیری؟ خالق من، محبوب من، عشق من که پیوسته از تو خواستم سراسر وجودم را مملو از عشق به خودت کنی؛ مرا در فراق خود بسوزان و بمیران.

بهار دفاع

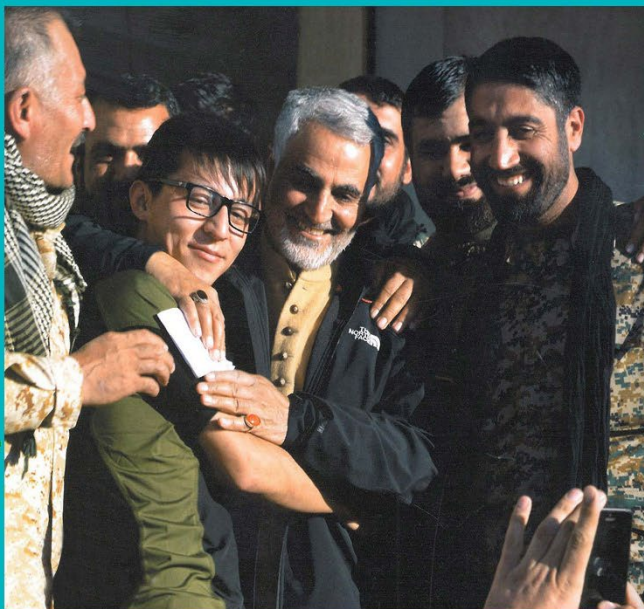
چهل فراز از وصیت نامه سردار شهید حاج قاسم سلیمانی



...خدایا! به عفو تو امید دارم...

ای خدای عزیز و ای خالق حکیم بی‌همتا! دستم خالی است و کوله‌پشتی سفرم خالی، من بدون برگ و توشه‌ای به امید ضیافت عفو و کرم تو می‌آیم. من توشه ای برنگرفته‌ام؛ چون فقیر [را] در نزد کریم چه حاجتی است به توشه و برگ؟! سارق، چارقم پر است از امید به تو و فضل و کرم تو؛ همراه خود دو چشم بسته آورده‌ام که ثروت آن در کنار همه ناپاکی‌ها، یک ذخیره ارزشمند دارد و آن گوهر اشک بر حسین فاطمه است؛ گوهر اشک بر اهل بیت است؛ گوهر اشک دفاع از مظلوم، یتیم، دفاع از محصورِ مظلوم در چنگ ظالم.

چهل فراز از وصیت نامه سردار شهید حاج قاسم سلیمانی

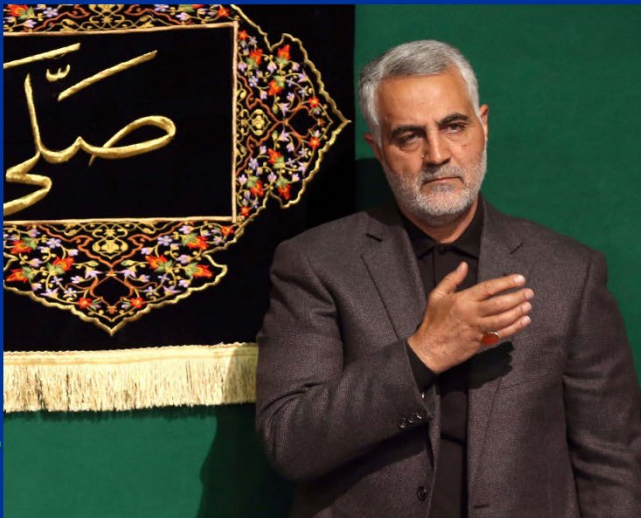


...خدایا! سپاس که مرا با مجاهدین درهم آمیختی...

پروردگارا! تو را سپاس که مرا با بهترین بندگان در هم آمیختی و درک بوسه بر گونه‌های بهشتی آنان و استشمام بوی عطر الهی آنان را — یعنی مجاهدین و شهدای این راه — به من ارزانی داشتی.

اهل بیت

چهل فراز از وصیت نامه سردار شهید حاج قاسم سلیمانی



...خدايا! شكر كه مرا در مسير اهل بيت قرار دادی...

خداوند! ای قادر عزیز و ای رحمان رزاق، پیشانی شکر شرم بر آستانت می‌سایم که مرا در مسیر فاطمه اطهر و فرزندانش در مذهب تشیع، عطر حقیقی اسلام، قرار دادی و مرا از اشک بر فرزندان علی بن ابی طالب و فاطمه اطهر بهره‌مند نمودی؛ چه نعمت عظمایی که بالاترین و ارزشمندترین نعمتهایت است؛ نعمتی که در آن نور است، معنویت، بیقراری که در درون خود بالاترین قرارها را دارد، غمی که آرامش و معنویت داد.

بهار چرای

چهل فراز از وصیت نامه سردار شهید حاج قاسم سلیمانی

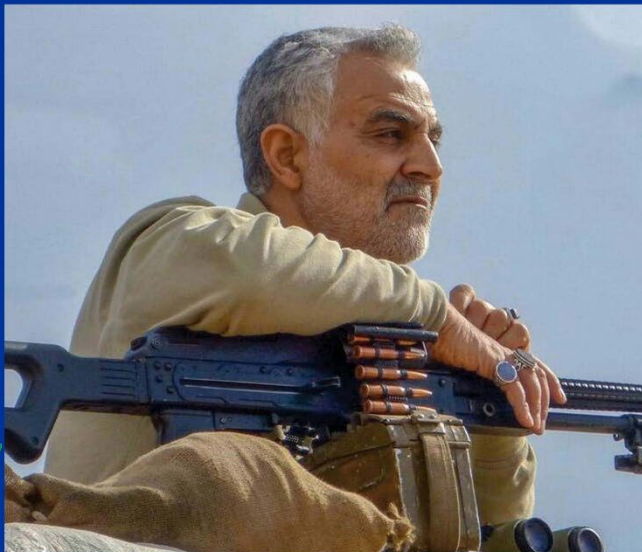


...خداایا! سپاس که مرا از پدر و مادر متدین بهره مند نمودی...

خداوندا، تو را سپاس که مرا از پدر و مادر فقیر، اما متدین و عاشق اهل بیت و پیوسته در مسیر پاکی بهره مند نمودی. از تو عاجزانه می‌خواهم آنها را در بهشت و با اولیائت قرین کنی و مرا در عالم آخرت از درک محضرشان بهره‌مند فرما.

هتل جراح

چهل فراز از وصیت نامه سردار شهید حاج قاسم سلیمانی



...ثروتم، سلاحی است که برای دفاع از دین به دست گرفتم...

خداوندا! در دستان من چیزی نیست؛ نه برای عرضه [چیزی دارند] و نه قدرت دفاع دارند، اما در دستانم چیزی را ذخیره کرده‌ام که به این ذخیره امید دارم و آن روان بودن پیوسته به سمت تو است. وقتی آنها را به سمتت بلند کردم، وقتی آنها را برایت بر زمین و زانو گذاردم، وقتی سلاح را برای دفاع از دینت به دست گرفتم؛ اینها ثروت دست من است که امید دارم قبول کرده باشی.

بهار چرای ۹

چهل فراز از وصیت نامه سردار شهید حاج قاسم سلیمانی



...خدا یا، امیدوارم به حرمت حضور در حرم اولیائت مرا ببخشی...

خداوندا! پاهایم سست است، رمق ندارد. جرأت عبور از پلی که از جهنم عبور می کند، ندارد. من در پل عادی هم پاهایم می لرزد، وای بر من و صراط تو که از من نازکتر است و از شمشیر بُرنده تر؛ اما یک امیدی به من نوید می دهد که ممکن است نلرزم، ممکن است نجات پیدا کنم. من با این پاها در حرمت پا گذارده ام دور خانهات چرخیده ام و در حرم اولیائت در بین الحرمین حسین و عباس است آنها را برهنه دواندم و این پاها را در سنگرهای طولانی، خمیده جمع کردم و در دفاع از دینت دویدم، جهیدم، خزیدم، گریستم، خندیدم و خنداندم و گریستم و گریاندم؛ افتادم و بلند شدم. امید دارم آن جهیدن ها و خزیدن ها و به حرمت آن حریم ها، آنها را ببخشی.

بهار چارچ ۱۰

چهل فراز از وصیت نامه سردار شهید حاج قاسم سلیمانی



... خداوندا، جز دیدار تو را نمی خواهم ...

خداوندا! سر من، عقل من، لب من، گوش من، قلب من، همه اعضا و جوارحم در همین امید به سر می برند؛ یا ارحم الراحمین! مرا بپذیر؛ پاکیزه بپذیر؛ آن چنان بپذیر که شایسته دیدارت شوم. جز دیدار تو را نمی خواهم، بهشت من جوار توست، یا الله!

هفت چراغ

چهل فراز از وصیت نامه سردار شهید حاج قاسم سلیمانی

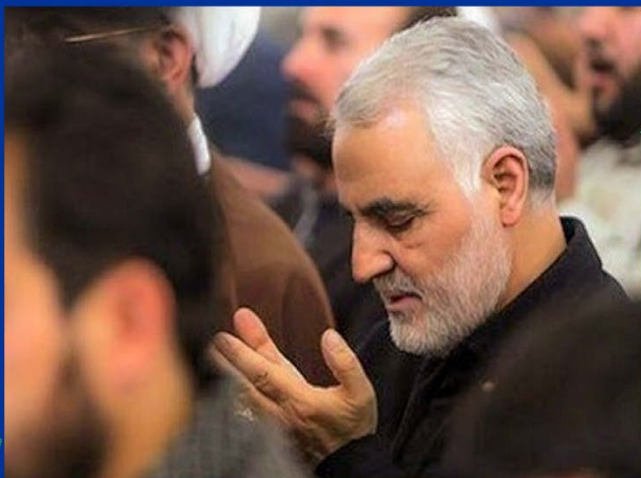


...خداوندا، مرا به خودت متصل کن...

عزیزم! من از بی‌جاقفاری و رسوای ماندگی، سر به بیابان‌ها گذارده‌ام؛ من به
امیدی از این شهر به آن شهر و از این صحرا به آن صحرا در زمستان و تابستان
می‌روم. کریم، حبیب، به کرم‌ت دل بسته‌ام، تو خود می‌دانی دوستت دارم.
خوب می‌دانی جز تو را نمی‌خواهم. مرا به خودت متصل کن.

هفت جرایع ۱۲

چهل فراز از وصیت نامه سردار شهید حاج قاسم سلیمانی



...معبود من، عشق من و معشوق من، دوستت دارم...

خدایا وحشت همه وجودم را فرا گرفته است. من قادر به مهار نفس خود نیستم، رسوایم نکن. مرا به حرمت کسانی که حرمتشان را بر خودت واجب کرده ای، قبل از شکستن حریمی که حرم آنها را خدشه دار می‌کند، مرا به قافله‌ای که به سویت آمدند، متصل کن.

معبود من، عشق من و معشوق من، دوستت دارم. بارها تو را دیدم و حس کردم، نمی‌توانم از تو جدا بمانم. بس است، بس. مرا بپذیر، اما آن‌چنان که شایسته تو باشم.

بهار چرای ۱۳

چهل فراز از وصیت نامه سردار شهید حاج قاسم سلیمانی



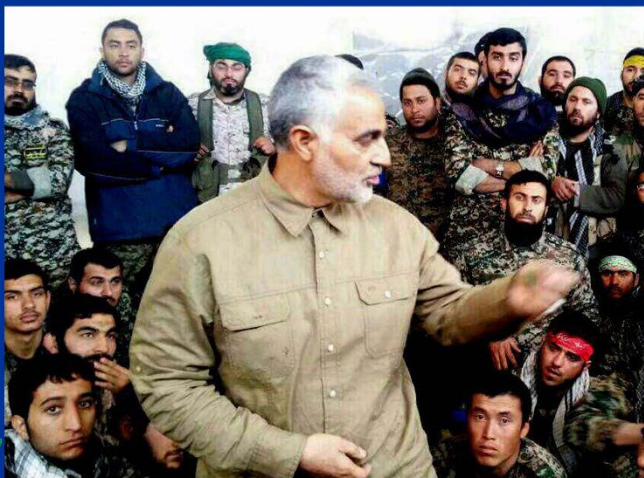
...امروز قرارگاه حسین بن علی، ایران است...

خطاب به برادران و خواهران مجاهد...

خواهران و برادران مجاهد در این عالم، ای کسانی که سرهای خود را برای خداوند عاریه داده‌اید و جان‌ها را بر کف دست گرفته و در بازار عشق‌بازی به سوق فروش آمده‌اید، عنایت کنید: جمهوری اسلامی، مرکز اسلام و تشیع است. امروز قرارگاه حسین بن علی، ایران است. بدانید جمهوری اسلامی حرم است و این حرم اگر ماند، دیگر حرم‌ها می‌مانند. اگر دشمن، این حرم را از بین برد، حرمی باقی نمی‌ماند، نه حرم ابراهیمی و نه حرم محمدی(ص).

هفت جرایم ۱۴

چهل فرار از وصیت نامه سردار شهید حاج قاسم سلیمانی



...برای نجات اسلام خیمه ولایت را رها نکنید...

خطاب به برادران و خواهران مجاهد...

برادران و خواهران! جهان اسلام پیوسته نیازمند رهبری است؛ رهبری متصل به و منصوب شرعی و فقهی معصوم. خوب می‌دانید منزه‌ترین عالم دین که جهان را تکان داد اسلام را احیا کرد، یعنی خمینی بزرگ و پاک ما، ولایت فقیه را تنها نسخه نجات‌بخش این امت قرار داد؛ لذا چه شما که به‌عنوان شیعه به آن اعتقاد دینی دارید و چه شما به‌عنوان سنی اعتقاد عقلی دارید، بدانید [باید] به دور از هرگونه اختلاف، برای نجات اسلام خیمه ولایت را رها نکنید.

پهل چر داغ

۱۵

چهل فراز از وصیت نامه سردار شهید حاج قاسم سلیمانی



...خیمه ولایت، خیمه رسول الله است...

خطاب به برادران و خواهران مجاهد...
خیمه [ولایت]، خیمه رسول الله است. اساس دشمنی جهان با جمهوری اسلامی،
آتش زدن و ویران کردن این خیمه است، دور آن بچرخید. والله والله والله این
خیمه اگر آسیب دید، بیت الله الحرام و مدینه حرم رسول الله و نجف، کربلا،
کاظمین، سامرا و مشهد باقی نمی ماند؛ قرآن آسیب می بیند.

هفت جرایع ۱۴

چهل فرار از وصیت نامه سردار شهید حاج قاسم سلیمانی



...خامنه‌ای عزیز را جان خود بدانید...

خطاب به برادران و خواهران ایرانی...

برادران و خواهران عزیز ایرانی من، مردم پرافتخار و سربلند که جان من و امثال من، هزاران بار فدای شما باد، کما اینکه شما صدها هزار جان را فدای اسلام و ایران کردید؛ از اصول مراقبت کنید، اصول یعنی ولیّ فقیه، خصوصاً این حکیم، مظلوم، وارسته در دین، فقه، عرفان، معرفت؛ خامنه‌ای عزیز را جان خود بدانید، حرمت او را مقدمات بدانید.

هفت چراغ ۱۷

چهل فراز از وصیت نامه سردار شهید حاج قاسم سلیمانی



... جمهوری اسلامی، امروز سربلندترین دوره خود را طی می‌کند...

برادران و خواهران، پدران و مادران، عزیزان من!
جمهوری اسلامی، امروز سربلندترین دوره خود را طی می‌کند. بدانید مهم نیست که دشمن چه نگاهی به شما دارد، دشمن به پیامبر شما چه نگاهی داشت و [دشمنان] چگونه با پیامبر خدا و اولادش عمل کردند، چه اتهاماتی به او زدند، چگونه با فرزندان مطهر او عمل کردند؟ مذمت دشمنان و شتمات آنها و فشار آنها، شما را دچار تفرقه نکند.

هفت جرایع ۱۸

چهل فراز از وصیت نامه سردار شهید حاج قاسم سلیمانی



...هنر امام این بود که اسلام را پشتوانه ایران آورد...

بدانید که می‌دانید مهمترین هنر خمینی عزیز این بود که اول اسلام را به پشتوانه ایران آورد و سپس ایران را در خدمت اسلام قرار داد. اگر اسلام نبود و اگر روح اسلامی بر این ملت حاکم نبود، صدام چون گرگ درنده‌ای این کشور را می‌درید؛ آمریکا چون سگ هاری همین عمل را می‌کرد، اما هنر امام این بود که اسلام را پشتوانه آورد؛ عاشورا و محرم، صفر و فاطمیه را به پشتوانه این ملت آورد، انقلاب‌هایی در انقلاب ایجاد کرد، به این دلیل در هر دوره هزاران فداکار جان خود را سپر شما و ملت ایران و خاک ایران و اسلام نموده‌اند و بزرگترین قدرتهای مادی را ذلیل خود نموده‌اند. عزیزانم، در اصول اختلاف نکنید.

هفت چراغ ۱۹

چهل فراز از وصیت نامه سردار شهید حاج قاسم سلیمانی



...فرزندانتان را با نام شهدا و تصاویر آنها آشنا کنید...

شهدا، محور عزّت و کرامت همه ما هستند؛ نه برای امروز، بلکه همیشه اینها به دریای واسعه خداوند سبحان اتصال یافته‌اند. آنها را در چشم، دل و زبان خود بزرگ ببینید، همان‌گونه که هستند. فرزندانتان را با نام آنها و تصاویر آنها آشنا کنید. به فرزندان شهدا که یتیمان همه شما هستند، به چشم ادب و احترام بنگرید. به همسران و پدران و مادران آنان احترام کنید، همان‌گونه که از فرزندان خود با اغماض می‌گذرید، آنها را در نبود پدران، مادران، همسران و فرزندان خود توجه خاص کنید.

۲۰ بهمن ۱۴۰۰

چهل فراز از وصیت نامه سردار شهید حاج قاسم سلیمانی



...نیروهای مسلح می بایست منشأ عزت ملت باشد...

نیروهای مسلح خود را که امروز ولی فقیه فرمانده آنان است، برای دفاع از خودتان، مذهبتان، اسلام و کشور احترام کنید و نیروهای مسلح می بایست همانند دفاع از خانه خود، از ملت و نوامیس و ارض آن حفاظت و حمایت و ادب و احترام کنند و نسبت به ملت همان گونه که امیرالمؤمنین مولای متقیان فرمود، نیروهای مسلح می بایست منشأ عزت ملت باشد و قلعه و پناهگاه مستضعفین و مردم باشد و زینت کشورش باشد.

۲۱ بهمن

چهل فراز از وصیت نامه سردار شهید حاج قاسم سلیمانی



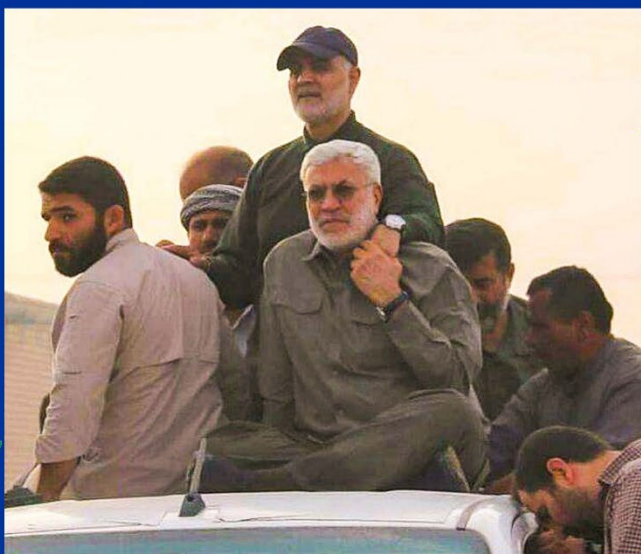
.... من همیشه شرمندۀ مردم عزیز کرمان هستم...

خطاب به مردم عزیز کرمان...

نکته‌ای هم خطاب به مردم عزیز کرمان دارم؛ مردمی که دوست‌داشتنی‌اند و در طول ۸ سال دفاع مقدس بالاترین فداکاری‌ها را انجام دادند و سرداران و مجاهدین بسیار والامقامی را تقدیم اسلام نمودند. من همیشه شرمندۀ آنها هستم. هشت سال به‌خاطر اسلام به من اعتماد کردند؛ فرزندان خود را در قتلگاه‌ها و جنگ‌های شدیدی چون کربلای ۵، والفجر، طریق‌القدس، فتح‌المبین، بیت‌المقدس و... روانه کردند و لشکری بزرگ و ارزشمند را به نام و به عشق امام مظلوم حسین بن علی به نام تارالله، بنیانگذاری کردند. این لشکر همچون شمشیری برنده، بارها قلب ملت‌مان و مسلمان‌ها را شاد نمود و غم را از چهره آنها زدود.

هفت جرایع ۲۲

چهل فرراز از وصیت نامه سردار شهید حاج قاسم سلیمانی



...من وجودم را نذر وجود ملت ایران کردم...

خطاب به مردم عزیز کرمان...

عزیزان! من بنا به تقدیر الهی امروز از میان شما رفته‌ام. من شما را از پدر و مادرم و فرزندان و خواهران و برادران خود بیشتر دوست دارم، چون با شما بیشتر از آنها بودم؛ ضمن اینکه من پاره‌تن آنها بودم و آنها پاره وجود من، اما آنها هم قبول کردند من وجودم را نذر وجود شما و ملت ایران کنم.

هفت چراغ

۲۳

چهل فراز از وصیت نامه سردار شهید حاج قاسم سلیمانی



....دوست دارم کرمان همیشه با ولایت بماند...

خطاب به مردم عزیز کرمان...

دوست دارم کرمان همیشه و تا آخر با ولایت بماند. این ولایت، ولایت علی بن ابی طالب است و خیمه او خیمه حسین فاطمه است، دور آن بگردید. با همه شما هستم. می دانید در زندگی به انسانیت و عاطفه ها و فطرت ها بیشتر از رنگ های سیاسی توجه کردم. خطاب من به همه شما است که مرا از خود می دانید، برادر خود و فرزند خود می دانید.

بهار دفاع ۲۴

چهل فراز از وصیت نامه سردار شهید حاج قاسم سلیمانی



...اسلام را که تداعی یافته در انقلاب است، تنها نگذارید...

خطاب به مردم عزیز کرمان...

وصیت می‌کنم اسلام را در این برهه که تداعی یافته در انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی است، تنها نگذارید. دفاع از اسلام نیازمند هوشمندی و توجه خاص است. در مسائل سیاسی آنجا که بحث اسلام، جمهوری اسلامی، مقدسات و ولایت فقیه مطرح می‌شود، اینها رنگ خدا هستند؛ رنگ خدا را بر هر رنگی ترجیح دهید.

هفت چراغ ۲۵

چهل فراز از وصیت نامه سردار شهید حاج قاسم سلیمانی



... من با صدای فرزندان و پدر و مادر شهدا مأنوس بودم...

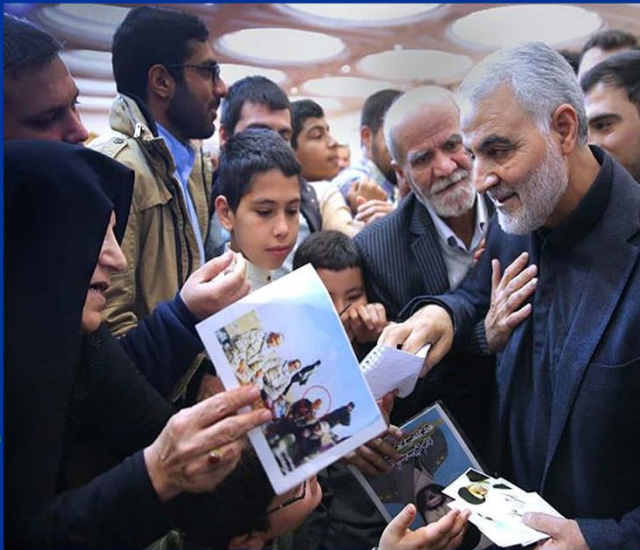
خطاب به خانواده شهدا...

فرزندانم، دختران و پسرانم، فرزندان شهدا، پدران و مادران باقی مانده از شهدا، ای چراغ‌های فروزان کشور ما، خواهران و برادران و همسران وفادار و متدینه شهدا! در این عالم، صوتی که روزانه من می‌شنیدم و مأنوس با آن بودم و همچون صوت قرآن به من آرامش می‌داد و بزرگترین پشتوانه معنوی خود می‌دانستم، صدای فرزندان شهدا بود که بعضاً روزانه با آن مأنوس بودم؛ صدای پدر و مادر شهدا بود که وجود مادر و پدرم را در وجودشان احساس می‌کردم.

چهارچرخ

۲۶

چهل فراز از وصیت نامه سردار شهید حاج قاسم سلیمانی



...شهیدتان را در خودتان جلوه‌گر کنید و مثل او باشید...

خطاب به خانواده شهدا...

عزیزانم! تا پیشکسوتان این ملتید، قدر خودتان را بدانید. شهیدتان را در خودتان جلوه‌گر کنید، به‌طوری که هر کس شما را می‌بیند، پدر شهید یا فرزند شهید را، بعینه خود شهید را احساس کند، با همان معنویت، صلابت و خصوصیت.

هفت چراغ ۲۷

چهل فراز از وصیت نامه سردار شهید حاج قاسم سلیمانی



... دوست دارم جنازه‌ام را فرزندان شهدا بر دوش گیرند ...

خطاب به خانواده شهدا...

خواهش می‌کنم مرا حلال کنید و عفو نمایید. من نتوانستم حق لازم را پیرامون خیلی از شماها و حتی فرزندان شهیدتان ادا کنم، هم استغفار می‌کنم و هم طلب عفو دارم. دوست دارم جنازه‌ام را فرزندان شهدا بر دوش گیرند، شاید به برکت اصابت دستان پاک آنها بر جسد، خداوند مرا مورد عنایت قرار دهد.

پهلوان

۲۸

چهل فراز از وصیت نامه سردار شهید حاج قاسم سلیمانی



...اگر عملتان تضعیف کننده انقلاب بود، مغضوب شهدا هستید...

خطاب به سیاسیون کشور...

نکته‌ای کوتاه خطاب به سیاسیون کشور دارم: چه آنهایی [که] اصلاح طلب خود را می‌نامند و چه آنهایی که اصولگرا. آنچه پیوسته در رنج بودم این که عموماً ما در دو مقطع، خدا و قرآن و ارزش‌ها را فراموش می‌کنیم، بلکه فدا می‌کنیم. عزیزان، هر رقابتی با هم می‌کنید و هر جدلی با هم دارید، اما اگر عمل شما و کلام شما یا مناظره‌هایتان به نحوی تضعیف کننده دین و انقلاب بود، بدانید شما مغضوب نبی مکرم اسلام و شهدای این راه هستید؛ مرزها را تفکیک کنید.

هفت چراغ ۲۹

چهل فراز از وصیت نامه سردار شهید حاج قاسم سلیمانی



... مسئولین باید اعتقاد عملی به ولایت فقیه داشته باشند...

خطاب به سیاسیون کشور...

اگر می‌خواهید با هم باشید، شرط با هم بودن، توافق و بیان صریح حول اصول است. اصول، مطوّل و مفضلّ نیست. اصول عبارت از چند اصل مهم است: اول آنها، اعتقاد عملی به ولایت فقیه است؛ یعنی این که نصیحت او را بشنوید، با جان و دل به توصیه و تذکرات او به عنوان طبیب حقیقی شرعی و علمی، عمل کنید. کسی که در جمهوری اسلامی می‌خواهد مسئولیتی را احراز کند، شرط اساسی آن [این است که] اعتقاد حقیقی و عمل به ولایت فقیه داشته باشد. من نه می‌گویم ولایت تنوری و نه می‌گویم ولایت قانونی؛ هیچ یک از این دو، مشکل وحدت را حل نمی‌کند؛ ولایت قانونی، خاصّ عامه مردم اعم از مسلم و غیرمسلمان است، اما ولایت عملی مخصوص مسئولین است که می‌خواهند بار مهم کشور را بر دوش بگیرند، آن هم کشور اسلامی با این همه شهید!

هفت جرایع ۳۰

چهل فراز از وصیت نامه سردار شهید حاج قاسم سلیمانی



...مسئولین باید به جمهوری اسلامی اعتقاد حقیقی داشته باشند...

خطاب به سیاسیون کشور...
اعتقاد حقیقی به جمهوری اسلامی و آنچه مبنای آن بوده است؛ از اخلاق و ارزش‌ها تا مسئولیت‌ها؛ چه مسئولیت در قبال ملت و چه در قبال اسلام. به کارگیری افراد پاک‌دست و معتقد و خدمتگزاری به ملت، نه افرادی که حتی اگر به میز یک دهستان هم برسند خاطره خان‌های سابق را تداعی می‌کنند.

هفت چراغ

چهل فرار از وصیت نامه سردار شهید حاج قاسم سلیمانی



... مسئولین باید مقابله با فساد را شیوه خود قرار دهند...

خطاب به سیاسیون کشور...

مقابله با فساد و دوری از فساد و تجمّلات را شیوه خود قرار دهند.
در دوره حکومت و حاکمیت خود در هر مسئولیتی، احترام به مردم و خدمت
به آنان را عبادت بدانند و خود خدمتگزار واقعی، توسعه‌گر ارزش‌ها باشند، نه با
توجیهات واهی، ارزش‌ها را بایکوت کنند.

هفت چراغ ۳۲

چهل فراز از وصیت نامه سردار شهید حاج قاسم سلیمانی



...مسئولین باید به تربیت و حراست از جامعه توجه کنند...

خطاب به سیاسیون کشور...

مسئولین همانند پدران جامعه می‌بایست به مسئولیت خود پیرامون تربیت و حراست از جامعه توجه کنند، نه با بی‌مبالاتی و به‌خاطر احساسات و جلب برخی از آرای احساسی زودگذر، از اخلاقیاتی حمایت کنند که طلاق و فساد را در جامعه توسعه دهد و خانواده‌ها را از هم بپاشاند. حکومت‌ها عامل اصلی در استحکام خانواده و از طرف دیگر عامل مهم از هم پاشیدن خانواده هستند. اگر به اصول عمل شد، آن وقت همه در مسیر رهبر و انقلاب و جمهوری اسلامی هستند و یک رقابت صحیح بر پایه همین اصول برای انتخاب اصلح صورت می‌گیرد.

هفت چراغ

چهل فراز از وصیت نامه سردار شهید حاج قاسم سلیمانی



...ملاک انتخاب فرماندهان را شجاعت و قدرت اداره بحران قرار دهید...

خطاب به برادران سپاهی و ارتشی...

کلامی کوتاه خطاب به برادران سپاهی عزیز و فداکار و ارتشی‌های سپاهی دارم: ملاک مسئولیت‌ها را برای انتخاب فرماندهان، شجاعت و قدرت اداره بحران قرار دهید. طبیعی است به ولایت اشاره نمی‌کنم، چون ولایت در نیروهای مسلح جزء نیست، بلکه اساس بقای نیروهای مسلح است، این شرط خلل ناپذیر می‌باشد.

هفت جرایم ۳۴

چهل فراز از وصیت نامه سردار شهید حاج قاسم سلیمانی



...اهداف دشمن را بشناسید و بموقع علیه آن اقدام کنید...

خطاب به برادران سپاهی و ارتشی...
نکته دیگر، شناخت بموقع از دشمن و اهداف و سیاست‌های او و اخذ تصمیم
بموقع و عمل بموقع؛ هر یک از اینها اگر در غیر وقت خود صورت گیرد، بر پیروزی
شما اثر جدی دارد.

۳۵ هفت جرایع

چهل فراز از وصیت نامه سردار شهید حاج قاسم سلیمانی



...اگر نظام آسیب ببیند، از اسلام چیزی باقی نمی ماند...

خطاب به علما و مراجع معظم...

سخنی کوتاه از یک سرباز ۴۰ ساله در میدان، به علمای عظیم الشان و مراجع گران قدر که موجب روشنایی جامعه و سبب زدودن تاریکی مراجع عظام تقلید؛ سربازتان از یک برج دیده بانی دید که اگر این نظام آسیب ببیند، دین و آنچه از ارزش های آن [که] شما در حوزه ها استخوان خُرد کرده اید و زحمت کشیده اید، از بین می رود. این دوره ها با همه دوره ها متفاوت است، این بار اگر مسلط شدند، از اسلام چیزی باقی نمی ماند.

پهل چرچ

چهل فراز از وصیت نامه سردار شهید حاج قاسم سلیمانی



...راه صحیح، حمایت بدون هرگونه ملاحظه از ولی فقیه است...

خطاب به علما و مراجع معظم...

راه صحیح، حمایت بدون هرگونه ملاحظه از انقلاب، جمهوری اسلامی و ولی فقیه است. نباید در حوادث، دیگران شما را که امید اسلام هستید به ملاحظه بیندازند. همه شما امام را دوست داشتید و معتقد به راه او بودید. راه امام مبارزه با آمریکا و حمایت از جمهوری اسلامی و مسلمانان تحت ستم استکبار، تحت پرچم ولی فقیه است.

هفت چراغ ۳۷

چهل فراز از وصیت نامه سردار شهید حاج قاسم سلیمانی



... جمهوری اسلامی، ارزش‌ها و ولایت فقیه میراث امام هستند ...

خطاب به علما و مراجع معظم...

من با عقل ناقص خود می‌دیدم برخی خناسان سعی داشتند و دارند که مراجع و علمای مؤثر در جامعه را با سخنان خود و حالت حق‌به‌جانبی به سکوت و ملاحظه بکشانند. حق واضح است؛ جمهوری اسلامی و ارزش‌ها و ولایت فقیه میراث امام خمینی (رحمة الله علیه) هستند و می‌بایست مورد حمایت جدی قرار گیرند.

هفت جلد

۳۸

چهل فرار از وصیت نامه سردار شهید حاج قاسم سلیمانی



...من حضرت آیت الله العظمی خامنه ای را خیلی مظلوم و تنها می بینم...

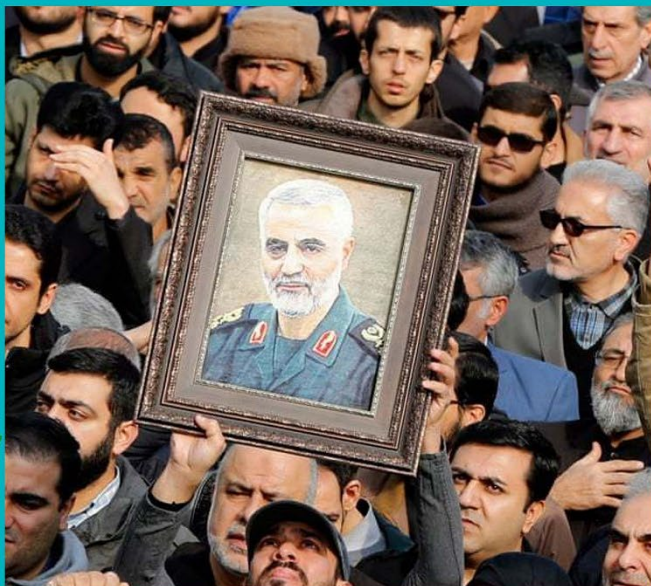
خطاب به علما و مراجع معظم...

من حضرت آیت الله العظمی خامنه ای را خیلی مظلوم و تنها می بینم. او نیازمند همراهی و کمک شماست و شما حضرات با بیانتان و دیدارهایتان و حمایت هایتان با ایشان می بایست جامعه را جهت دهید. اگر این انقلاب آسیب دید، حتی زمان شاه ملعون هم نخواهد بود، بلکه سعی استکبار بر الحادگری محض و انحراف عمیق غیر قابل برگشت خواهد بود.

دست مبارکتان را می بوسم و عذرخواهی می کنم از این بیان، اما دوست داشتم در شرف یابی های حضوری به محضرتان عرض کنم که توفیق حاصل نشد.

بهار چرای ۳۹

چهل فرّاز از وصیت نامه سردار شهید حاج قاسم سلیمانی

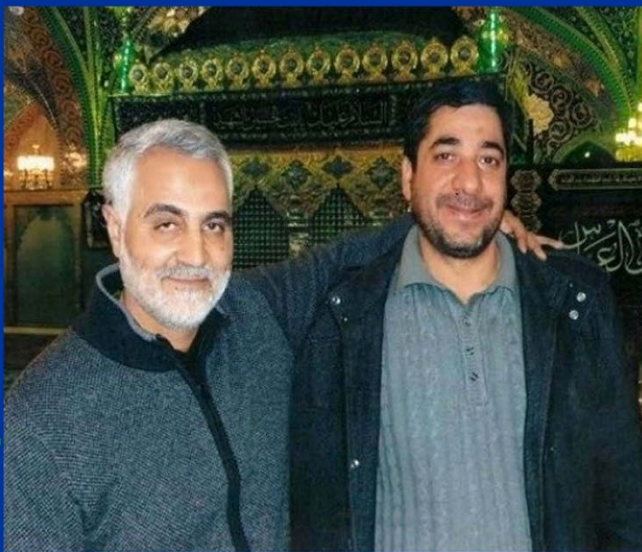


...از همه طلب عفو داریم...

از همه طلب عفو داریم، از همسایگانم و دوستانم و همکارانم طلب بخشش و عفو داریم. از رزمندگان لشکر ثارالله و نیروی باعظمت قدس که خار چشم دشمن و سدّ راه او است، طلب بخشش و عفو داریم؛ خصوصاً از کسانی که برادرانه به من کمک کردند.

چهل چراغ ۴۰

چهل فراز از وصیت نامه سردار شهید حاج قاسم سلیمانی



... نمی توانم از حسین پورجعفری نام ببرم ...

نمی توانم از حسین پورجعفری نام ببرم که خیرخواهانه و برادرانه مرا مثل فرزندی کمک می کرد و مثل برادرانم دوستش داشتم. از خانواده ایشان و همه برادران رزمنده و مجاهد که به زحمت انداختمشان عذرخواهی می کنم. البته همه برادران نیروی قدس به من محبت برادرانه داشته و کمک کردند و دوست عزیزم سردار قآنی که با صبر و متانت مرا تحمل کردند.



فشار دشمنان شمارا دچار قفسه نکند

جمهوری اسلامی، امروز سربلندترین دوره خود را طی می‌کند. بدانید
مهم نیست که دشمن چه نگاهی به شما دارد. دشمن به پیامبر شما چه
نگاهی داشت و چگونه با پیامبر خدا و اولادش عمل کردند.
چه اتهاماتی به او زدند، چگونه با فرزندان مطهر او عمل کردند؟
ملمت دشمنان و شماتت آنها و فشار آنها، شمارا دچار قفسه نکند.